



نشریه بنیاد اندیشه - دفتر بامیان
پنجشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۸ - سال دوم - شماره نوزدهم

با آثاری از:

محمدعلی نظری
علی جوادی
محمد واثق حسینی
جواد فلسفی
حمیدالله شادکام
علم عرفانی
عبدالحمید وفا
عمران حلیمی
حبیب‌الله فهیمی
یوسف عارفی
عباس اسدیان
حسن‌رضا خاوری

پرونده‌ی به مناسبت بیست و پنجمین سال یاد عروج خونین شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

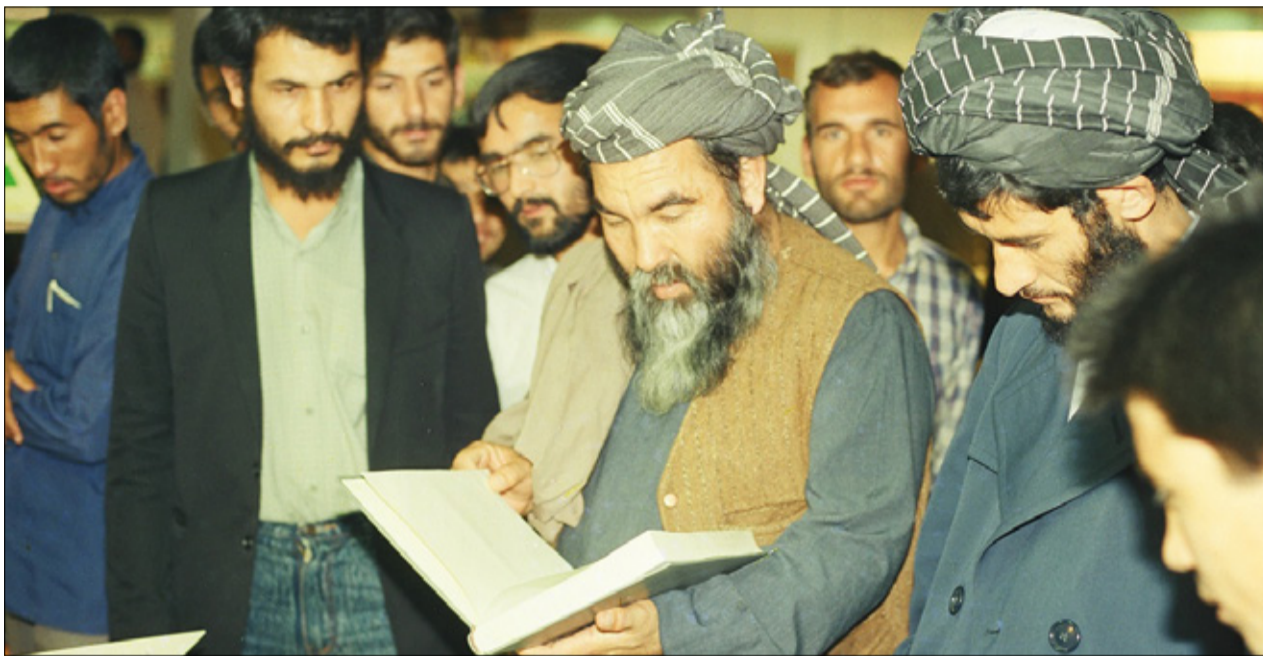
آنچه در این پرونده می‌خوانید:

باز خوانی میراث خورشید
شهید مزاری و لایه‌های پنهان سلطه قومی در افغانستان
در آمدی بر شخصیت و شیوه رهبری شهید مزاری
مزاری و مشارکت سیاسی
مزاری؛ اسطوره هم‌گرایی در افغانستان
مزاری مقاومت و حزب وحدت
مزاری؛ چراغ گمشده تاریخ
مزاری، تجلی عینی روح علوی
شهید مزاری جاودانه می‌ماند
شرایط و بایسته‌های صلح پایدار از نظر رهبر شهید
مزاری و عدالت‌خواهی
مزاری، مردم و هنر حضور

بازخوانی میراث

«خورشید»

«خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است»



محمدعلی نظری

افغانستان از جمله معدود کشورهای جهان است که تاریخ آن با سلطه‌گری و استبداد رقم خورده و اگر بگویم انسان «افغانی» در بخش عمده از سرنوشت تاریخی خود اسیر قدرت‌های خودکامه، نظام‌های تمامیت‌خواه و توتالیتر بوده است، زبان به گزاف نگشوده‌ایم. استبداد و خودکامگی در این سرزمین چنان ریشه‌دار و استوار گردیده بود، که سخن گفتن از آزادی و عدالت مضحکه به نظر می‌رسید، دم زدن از حقوق انسان امر تابویی بود و قربانی شدن به پای خدایگان قدرت تبدیل به عرف و امر به قاعده گردیده بود. قانون «چوپان-رعیت» یا «شاه-سایه خدا» تنها قاعده طلایی بود که زیست جهان انسان افغانی حول آن صورت‌بندی و معنا دار می‌شد.

در این تاریک‌خانه ستم، هر چند هر از گاهی ستارگانی از تبار خورشید طلوع می‌کردند تا با دیو شب پنجه در افکنند اما سایه‌های تاریکی چنان سنگین و دهشتناک بود که هر بارقه‌امیدی را در خود فرو می‌بلعید و پیام آوران رهایی، انگار طلوع نکرده، غروب می‌کردند. در اوج ترک‌تازی شب، در حالیکه ما به زنجیرهایمان ایمان آورده بودیم و باورمان شده بود که امیدی برای رهایی نیست، در روستایی دور افتاده‌ای از توابع چهار کنت، کودکی چشم به جهان گشود که او را «عبدالعلی» نام نهادند، کودکی از تبار پردشدگان زمین که سنت الهی بر آن بود تا در فردای نه چندان دور کاخ ستم را به لرزه درآورد و وعده پیروزی ستمدیدگان بر ستمکاران را یکبار دیگر در ظلمت‌کده تاریخ فریاد کند. هر چند مزاری بزرگ نیز چون دیگر سفیران آزادی و رهایی اسیر دژخیم شب شد و مظلومانه جام شهادت سرکشید، اما میراثی که او بر جای گذاشت چنان خورشیدی تابناک بر تارک تاریخ کشور ما می‌درخشد و راه آیندگان را روشن می‌سازد.

آری، ما دیگر ره گم نمی‌کنیم چون او به ما آموخت که «سرنوشت» را «تقدیر» رقم نمی‌زند، بلکه اراده انسان است که تقدیر را می‌سازد. همین درس بزرگ بود که جریان تاریخ ما را تغییر داد و با فریادهای عدالتخواهانه او بود که باور کردیم: «راه حذف در

افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند ملیتی، حزبی و یا مذهبی را حذف کند». سخن گفتن از چنین بزرگ مردی که تقدیر ملت ما را عوض کرد، هم مشکل است و هم دلچسب. مشکل است چرا که واژه‌ها در بیان بزرگی و عظمت او احساس حقارت می‌کنند؛ دلچسب است چرا که او بود که فروغ امید را در دل ما روشن کرد و نوید فردای بهتر را در گوشمان زمزمه نمود: «مردم ما، مردم سرفرازی است که می‌خواهند با همه‌ی ملیت‌ها با برادری و برابری زندگی کنند». هر چند قلم در وصف مزاری بزرگ سر می‌شکند و زبان به سگته می‌افتد، اما وظیفه و مسؤلیت هر قلم به دستی و صاحب‌سخنی است که فریادهای حق‌خواهانه او را در گوش زمان جاودانه سازد و نگذارد غبار تاریخ میراث بزرگ او را تیره و یا تحریف نماید. بر حسب همین وظیفه، نیم‌نگاهی انداختیم بر میراث خورشید، هر چند که می‌دانیم حق مطلب ادا نشده است:

۱. عدالت

میراثی را که بابه مزاری شهید به یادگار گذاشت تا نسل‌های آینده با بازخوانی مداوم آن «تقدیر» خود را به دست دیو ستم تفویض نکنند، «گفتمان عدالتخواهی» است. از نگاه او قانون طلایی انسانی زیستن، اصول عدالت، برابری و برادری است و بدون عدالت، مرز میان انسانیت و بهیمیت رنگ می‌بازد. در غیاب عدالت، اصل بنیادی که زندگی بشر را سامان می‌دهد قانون «انسان، گرگ انسان» خواهد بود و جامعه بشری تبدیل به جنگلی خواهد شد مملو از گرگان تیزپنجه که برای دردنگی و خون آشامی آن‌ها هیچ مرزی نمی‌توان مشخص کرد. در دنیای بدون عدالت هر که قوی‌تر است و از تبار گرگان، شایسته بقا و سروری است. در جامعه بدون عدالت، مرزهای هویت با خون ترسیم و حفظ می‌شود و کسانی از حق زندگی و حیات برخوردارند که چنگال‌های نیرومندتری دارد. اما او آمد و معنای دیگری از انسان بودن و انسانی زیستن را فریاد کرد. انسان از نگاه او در دامن عدالت متولد می‌شود و معنی می‌یابد. انسان آن است که نگذارد حق‌اش پایمال گردد و حق دیگری را نیز ضایع نکند و جامعه‌ی که در آن همه از حق حیات، آزادی، آموزش، شغل و غیره برخوردار

باشد انسانی است. صدای عدالت برای ما آشنا، اما نامفهوم بود؛ معنای آن را خوب نمی‌فهمیدیم. مراجعه به افلاطون و ارسطو... هم بر فهم ما نمی‌افزود، اما وقتی او آیه‌های عدالت را بر منبر آزادی تفسیر کرد، همه فهمیدیم که عدالت یعنی چه: عدالت یعنی این که هیچ قومی به قوم دیگر زورگویی نکند؛ به همین سادگی و شفافیت. عدالت یعنی این که هیچ گروهی به خاطر نژاد، مذهب، جنسیت از حقوق خود محروم نگردد؛ به همین زلالی. آری با آمدن او، دروغ‌های تاریخ و فریب‌های تاریخی بر آفتاب افکنده شد و ما خوب فهمیدیم که بردگی و «جوالی‌گری» حق و شایسته هیچ انسانی نیست.

۲. کرامت

شهید مزاری باور به کرامت انسانی و ارج نهادن به انسان را مهم‌ترین شرط تحقق جامعه آباد، آزاد و دادگر می‌دانست. او با الهام از آموزه‌های توحیدی اسلام، پیام برادری، برابری و کرامت انسانی را سر میداد و راه حل مشکلات و بن‌بست‌های بشری را در گرو احیاء انسانیت، احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسان می‌دید. به باور شهید مزاری، دلالت و درونمایه کرامت انسانی عبارت است از این که آدمی به صرف انسان بودن یک رشته حقوق طبیعی و جدایی‌ناپذیر دارد و در فرهنگ یا جامعه‌ای که ذات انسان «بما هو انسان» ارزش ندارد، سخن گفتن از عدالت، آزادی و دیگر ارزش‌های انسانی بی‌معنا است. وقتی می‌توان از فرصت‌های برابر، برابری در مقابل قانون، حق تعیین سرنوشت، حق برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه و فارغ از درد، حق آزادی بیان و عقیده و امثال آن سخن گفت که قبل از هر چیزی برای انسان «به عنوان انسان»، فارغ از تعلقات نژادی، قومی، مذهبی، جنسی، حرمت و ارزش قابل بود.

۳. آزادی

در منظومه فکری شهید مزاری، آزادی از حقوق ذاتی انسان است، زیرا انسان تنها در شرایطی فرصت خودشکوفایی و عینیت بخشیدن به ظرفیت‌های انسانی را پیدا می‌کند که در زیست‌جهان عاری از اجبار امکان عمل داشته باشد. اما نکته اساسی‌تر از دیدگاه او این



است که آزادی اگر عادلانه توزیع نگردد و تنها کسانی از آن برخوردار باشند که پنجه‌های نیرومندتر و چنگال‌های تیزتر دارند، بدون شک تفاوتی میان جامعه انسانی و حیات وحش نمی‌توان قائل شد. به عبارت دیگر، آزادی اگر مقید به اصول عدالت نباشد، به نقض غرض و وضعیت تناقض‌آمیز ختم خواهد شد. زیرا پیامد آزادی منهای عدالت چیزی جز تضادهای فاحش طبقاتی، تبعیضات ساختاری و محرومیت قاعده‌هرم جامعه از مزایا و فرصت‌های زندگی نخواهد بود. آزادی بدون عدالت خود تبدیل اسباب انقیاد و طرد و ضدآزادی می‌گردد به زورمندان و خداوندگاران قدرت اجازه می‌دهد که از کله‌ها، مناره‌ها بسازند و طبقات فرودست را به بردگی بکشند. لذا شهید مزاری خواستار آزادی برای همه اقوام، گروه‌ها، نیروها و موجودیت‌های سیاسی در کشور بود و انحصار و تبعیض را مله‌ک‌ترین دشمن آزادی می‌دانست. شهید مزاری همانگونه که در گفتار، آزادی و عدالت را از جمله حقوق جدایی‌ناپذیر انسان قلمداد می‌کرد و مکرراً بیان می‌داشت: «مردم باید سرنوشت خویش را تعیین نمایند»، در عمل نیز ایمان خود با آزاد زیستن و عادلانه زندگی را به اثبات رساند. او سراسر زندگی خود را وقف مبارزه با دیو ستم و استبداد نمود و در نهایت جان گرانمایه‌اش را در دفاع از آزادی و عدالت فدا کرد. به حق او منادی بزرگ آزادی و عدالت بود چرا که او آزادی و عدالت را نه تنها برای ایل، قبیله و تبارش که برای تمام مردم جامعه‌اش می‌خواست: «ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم، حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است». آزادی شرط لازم برای انسانی زیستن است اما شرط کافی نیست چرا که آزادی در صورتی می‌تواند در جهت کاستن از آلام انسانی به کار گرفته شود که توأم با عدالت باشد.

۴. عقلانیت

در گفتمان شهید مزاری، عقل و آزادی دو هویت همبسته و متلازمند و این دو در سرزمینی ریشه می‌گیرد که درخت عدالت در آن تنومند باشد. سخن گفتن از آزادی در واقع همان برجسته‌سازی حکایت دولت عقل و این دو فرزند عدالت است. در برهوت هراسناک بردگی و تغلب تنها فیزیک آدمیت نیست که نخبور و نحیف می‌شود، بلکه عقل و اندیشه نیز عقیم و دچار سخافت می‌گردد. آفتاب زاینده اندیشه و تفکر زمانی امکان طلوع از پشت حجاب‌های جهل و اساطیر را می‌یابد که سخن از آزادی همچون حق و مهم‌تر از آن، گفتمان آزادی به مثابه روش در نظام اندیشگی جامعه نهادینه گردد. نهال بالنده عقل در سرزمین حاصل‌خیز آزادی ریشه می‌گیرد و عقل آزادی و حریت می‌زاید. بر همین اساس بود که شهید مزاری تحقق جامعه از عاری از تنگ‌نظری، تغلب و خشونت را در سایه حاکمیت دولت عقل آروز می‌کرد: «امیدوارم که در افغانستان قهرمان و سربلند نیز منطق دانش و فرهنگ جای تنگ‌نظری، قلدری و بی‌ثباتی را بیگرد.»

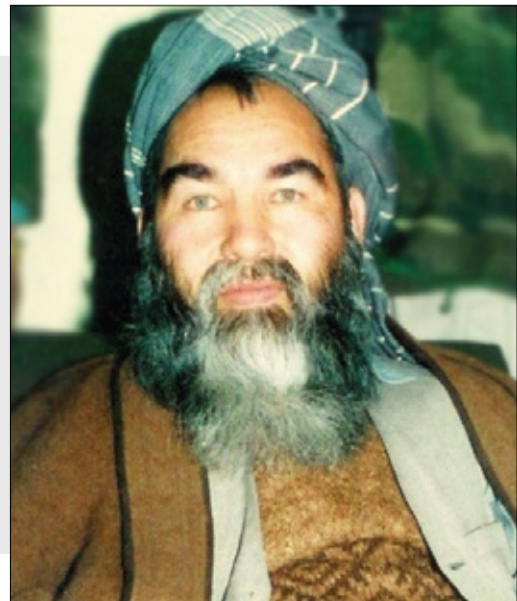
۵. تکررگرای

از دیدگاه شهید مزاری، در جامعه که طرد و انکار وجود دارد نه عدالت می‌تواند معنی پیدا کند و نه وحدت ملی ایجاد می‌شود. وحدت ملی در گفتمان شهید مزاری یک شعار سیاسی برای دسترسی به قدرت، منزلت و ثروت نبود بلکه تبلور اندیشه راهبردی و مبتنی بر درک عمیق از واقعیت‌های ساختی جامعه ما بود. او بارها تکرار کرده بود که هر راه حل برای مشکل افغانستان باید مبتنی بر واقعیت‌های موجود و ماهیت متکثر و چندصدایی جامعه باشد: «ما معتقد هستیم که هر کس روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریان‌های سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد» یا در جای دیگر می‌گوید: اگر ملیتی حقوق خود را طلب نموده و خواستار عدالت باشد، به معنای تجزیه طلبی نیست. این حق طبیعی مردم است، که خواستار حقوق خویش و عدالت باشند». پیش نیاز تحقق وحدت ملی تکررگرای و به رسمیت شناخته شدن تمام هویت‌های موجود در جامعه است و تحقق این امر گامی است در جهت عینیت یافتن آرمان‌های عدالت. بر خلاف تصورات هنوز رایج که وحدت ملی را حل شدن خرده هویت‌ها در هویت قوم غالب یا پشتونیزه شدن کشور معنی می‌کند، از دیدگاه شهید مزاری میثاق وحدت جز در سایه به رسمیت شناختن خرده فرهنگ‌ها، و هویت‌های موجود امکان‌پذیر نخواهد بود و پذیرش تکرر قومی، مذهبی، زبانی بخشی از نظام معنایی عدالت را می‌سازد.

جمع‌بندی

میراث بی‌بدیل شهید مزاری، گفتمان عدالت است. اگر بابه مزاری را شهید راه عدالت بنامیم، بدون شک سخن به گزاف نگفتیم. در گفتمان شفاف شهید مزاری، عدالت عبارت است از مهیا بودن شرایطی که در آن فرصت انسانی زیستن برای همه میسر باشد و هیچ فردی به دلیل نژاد، جنسیت، مذهب و سایر متغیرهای انتسابی از حقوق انسانی شان محروم نگردد. عدالت در اندیشه شهید مزاری دامنه وسیعی دارد و ناظر به تمام ابعاد حیات انسان از قبیل، سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و غیره می‌باشد. اگر بخواهیم صورتبندی از مفهوم عدالت بر اساس گفتمان شهید مزاری ارائه دهیم، می‌توان گفت عدالت از نگاه او زیست‌جهانی را توصیف می‌کند که در آن به همه شهروندان این فرصت داده می‌شود تا با برخورداری از امکانات، استعدادها و ظرفیت‌های انسانی خود را شکوفا سازند. از نگاه او عینیت یافتن چنین زیست‌جهانی، مستلزم تحقق شرایط متعددی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از باور به کرامت ذاتی انسان، ایمان به آزادی، خردوری و تکررگرای.

وحدت ملی در گفتمان شهید مزاری یک شعار سیاسی برای دسترسی به قدرت، منزلت و ثروت نبود بلکه تبلور اندیشه راهبردی و مبتنی بر درک عمیق از واقعیت‌های ساختی جامعه ما بود. او بارها تکرار کرده بود که هر راه حل برای مشکل افغانستان باید مبتنی بر واقعیت‌های موجود و ماهیت متکثر و چندصدایی جامعه باشد: «ما معتقد هستیم که هر کس روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می‌کند، باید با واقعیت‌های عینی جامعه برخورد کند و تمام جریان‌های سیاسی و اقوام و ملیت‌ها را در نظر بگیرد»





علی جوادی

شهید مزاری به یقین، بلندترین صدایی بود که درد دبرین و زخم کهنه‌ای که جان رنجور و تن صد چاک وطن را می‌آزرد، آشکارا و بی‌محایا فریاد کرد. سلطه و استبدادی که صورتبندی قومی و تباری دارد، و بر اساس قومیت و نژاد فرموله شده و استحکام یافته است، همان استخوان در گلو و خار در چشمی است که سال‌ها در این ملک و دیار، آرامش و استقرار و پیشرفت و ترقی را بر آن حرام کرده و تاریخ این سرزمین را به چرخه‌ای تکرار شونده و بی‌فرجام از غارت و تباهی و خشونت تبدیل کرده است. او بی‌محایا نقاب ایسم‌های فریبنده و ایدئولوژی‌های فاخر را از چهره‌ی کریه استبداد قومی در این دیار برداشت و به رساترین و موجزترین بیان گفت: «در افغانستان شعار مذهبی است، اما عمل قومی» (احیای هویت: ۹۱).

در عین حال هیچ کس به اندازه‌ی شهید مزاری، ذات پیچیده و سرشت چند لایه‌ی استبداد و سلطه را کالبد شکافی نکرد. او به بیان صورت‌های آشکار، واضح، مشهود و ملموس سلطه اکتفا نکرد؛ بلکه سطوح عمیق‌تر و بنیادی‌تر آن را نیز مورد کاوش قرار داد. سه سال جنگ، ۲۰ هزار نفر مجروح و بیش از ۳ هزار شهیدی که مردم در غرب کابل در دوران مقاومت تقدیم کردند، یکی از چهره‌های آشکار سلطه در تاریخ افغانستان است. افشار، نمودی از همین چهره‌ی آشکار سلطه‌ی قهرآمیز و جنایت‌بار است. سلطه در این چهره، کاملا با خشونت و سرکوب آشکار همراه است. از کشتار ۶۰ فیصدی مردم هزاره در زمان عبدالرحمن، تا قتل عام چنداول در زمان خلقی‌ها، تا نسل‌کشی‌های مجاهدین و طالبان را می‌توان به عنوان نخستین و در عین حال آشکارترین چهره‌ی سلطه‌ی قومی در افغانستان تلقی کرد. این وجه از اعمال سلطه بر علیه هزاره‌ها همچون ادامه دارد. بدن بی‌جان و بی‌سر هزاره‌هایی که در دره‌ی جلیز در کنار سرک رها می‌شوند، نمود و جلوه‌ای از همین چهره از سلطه‌ی خشونت‌آمیز و توأم با سرکوب و جنایتی است که بر علیه هزاره‌ها اعمال می‌شود. محصور شدن هزاره‌ها در جغرافیای سرد و کوهستانی هزاره‌جات و گرفتار ماندن آن‌ها در این زندان طبیعی از دیگر مظاهر آشکار ستم قومی است که بر علیه هزاره‌ها اعمال شده است. شهید مزاری در این باره می‌گوید: «سرزمین‌هایی که در افغانستان ارزش داشت، زراعت می‌شد، مال هزاره بود، در دوران عبدالرحمن گرفته شد. برای کوچی‌ها یا افغان‌ها عبدالرحمن روی هزاره‌جات فرمان داده که شما بروید بگیرید. آن‌ها از سردیش قبول نکردند. از این خاطر مانده. بعد یک مقدار علف که داشت، کوچی را دادند که این علف‌ها را، مال هزاره‌جات حق ندارند که بچرند. باید دیگران بچرند» (احیای هویت: ۱۱۲).

شهید مزاری نخستین کسی بود که درد تاریخی هزاره‌ها را، به عنوان ستمی قومی، روایت کرد. در عین حال، او سطوح عمیق‌تر این سلطه و ستم را هم مورد شناسایی قرار داد. دیدگاهی که رد پای سلطه را صرفا در منازعات آشکار و جلوه‌های مشهود و ملموس تخاصم و خشونت جستجو می‌کند، دیدگاهی سطحی است. اگر بخواهیم بر اساس ادبیات نظری کسانی همچون بکراک و بارانتز به مساله بنگریم، نگاه رفتار گرا به سلطه‌ی قومی را می‌توانیم نگاهی تک بعدی و در عین حال ناکافی بنامیم. نگاهی که صرفا ناتوانی هزاره‌ها را در سطح رفتار و تصمیم‌گیری دنبال کرده و منازعات قومی را در سطوح آشکار رفتار و تصمیم‌گیری می‌کند. سطح عمیق‌تری که بکراک و بارانتز به آن اشاره می‌کنند، مربوط به ساختارهای تصمیم‌گیری است. در این نگاه، سلطه‌ی قومی تنها در ستم‌های آشکار قومی و یا در اعمال خشونت‌های علنی خلاصه نمی‌شود. اساسا یک کنش خاص و یا پیروزی اراده‌ی یک قوم در منازعات قومی، تنها مصداق سلطه نیست. سلطه تنها چهره‌ی کارگزار محور که در کنش‌ها و رفتارهای مشهود خلاصه شود ندارد، بلکه چهره‌ی عمیق‌تر آن را بایستی در ساختارهایی جستجو کرد که بر شرایط تصمیم‌گیری در یک جامعه و گروه اشرف و احاطه دارند. تخاصم پیش از آن که در منازعات آشکار چهره‌ی خود را عیان سازد، در سطح ساختارهای تصمیم‌گیرنده، با حذف مصالح اقوام محکوم و ابژه‌ی سلطه، سلطه‌ی یک تبار خاص را تحکیم و تثبیت می‌کند. بر این اساس، دایره‌ی تصمیم‌سازی به ملاحظاتی یک تبار و قومیت خاص محدود شده و عرصه‌ی مورد عنایت عمومی، تنها به موضوعاتی محدود می‌شود که برای سلطه‌ی قومی بی‌خطر باشد. هر گونه تقاضا برای دگرگونی در نظم حاکم بر اختصاص ارزش‌ها، پیش از آن که بتواند در سطح رفتاری به تخاصمی آشکار منجر شود، سرکوب می‌گردد. این نوع سلطه با شکل بخشیدن و تعیین کردن ساختاری سیاسی و اقتصادی جامعه، اراده‌های معارض را از امکان جلوه‌گری و به چالش کشیدن، ناتوان می‌سازد. هنگامی که ساختارهای تصمیم‌ساز در قبضه‌ی سلطه‌ای قومی باشد، مصالح اقوام محکوم هیچ گاه امکان طرح و معارضه پیدا نمی‌کنند و همچون آتشی نهفته زیر خاکستر، نهفته و ناگفته باقی مانده و تبدیل به قانون، قاعده و رویه نمی‌شوند. این دیدگاه سلطه را صرفا در تخاصم آشکار اراده‌ی دو کارگزار منفرد جستجو نمی‌کند، بلکه آن را به عنوان وصف و ویژگی ساختارهای حاکم بر یک جامعه می‌داند. از این جهت طرح کنندگان این نوع نگاه به سلطه، آن را دیدگاه دو بعدی نامیده‌اند؛ چرا که سلطه را صرفا در کنش‌های کارگزاران خلاصه نکرده و رد پای آن را در سطوح ساختاری نیز دنبال می‌کنند.

شهید مزاری در جای جای صحبت‌ها، بیانیه‌ها و مصاحبه‌های خود به

شهید مزاری

ولایه‌های پنهان سلطه قومی در افغانستان



نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند. سیاست این طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال تولد شود و یک مردم دیگر در طول تاریخش یک جنرال نداشته باشد. ... پس طبیعت این طور نیست. سیاست‌ها است که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد یکی جنرال باشد، یکی باید خدمتکار و عملی این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد» (احیای هویت: ۲۰).

سطح ساختارهای اداری و اجرایی، اگر چه که لایه‌ی بنیادی‌تری از سلطه را آشکار می‌کند، در عین حال عمیق‌ترین سطح اعمال سلطه نیست. این سطح، آن چنان که بکراک و بارانتز می‌گویند، امکان نگاهی عمیق‌تر به سطوح سلطه را فراهم می‌سازد اما در عین حال، کسان دیگری همچون استیون لوکس را راضی نمی‌کند. لوکس نگاه سه بعدی به قدرت را مطرح کرده و رویکرد خود را «نگرشی رادیکال به قدرت» می‌نامد؛ نگاهی که بر اساس آن، سلطه چهره‌ی پنهان‌تری دارد که بایستی در سطح آگاهی و معرفت مورد جستجو قرار بگیرد. فرودستی هزاره‌ها، پیش از آن که در جامعه و در منازعات آشکار قومی رقم بخورد، در سطح آگاهی پایه‌ریزی و فرموله شده است. تمایز اساسی میان این سطح و سطوح پیشین در این نهفته است که در این نوع از اعمال سلطه، قربانی نه تنها توان معارضه با سلطه را از دست می‌دهد، بلکه حتی از قربانی سلطه بودن آگاه و خابیر نیست. از این رو حتی میل به معارضه در او هیچ گاه تولید نمی‌شود؛ چرا که وضعیت خود را نه همچون یک قربانی، بلکه به عنوان بخشی طبیعی و بایسته از نظم جاری و حاکم تلقی می‌کند. هزاره، تفاوت‌های اتنیکی خود با دیگر اقوام را نه به عنوان پدیده‌ای فرهنگی، بلکه به عنوان امری وجودی، که تمایزی گذرناپذیر و ناگزیر میان او و سایر اقوام ترسیم کرده و وی را از مطالبه‌ی حقوقی برابر با آن‌ها ناتوان می‌سازد، می‌پذیرد. همچون اسیری که زنجیر را، به عنوان بخشی از هستی خود دانسته و قادر به تصور خود، فارغ و رها از زنجیر اسارت، نمی‌باشد. چهره و آناتومی هزاره‌گی، حامل دلالت‌های فلسفی دانسته می‌شود که جایگاه وی در جامعه را باید از آن استنباط کرد. آناتومی هزاره‌گی پست، زشت، تمسخرآمیز و مستوجب شرمندگی معرفی می‌گردد. هویت دیگر امری که بنیاد اصالت گروهی را فراهم ساخته و موجبات شناسایی آن‌ها را تأمین کند، تلقی نشده، بلکه ننگ‌آور دانسته می‌شود. به بیان شهید مزاری: «ما طی سه صد سال محکوم بودیم در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره قبول نداشت و هزاره بودن و هزاره گفتن در این مملکت به زعم بعضی‌ها ننگ بود» (احیای هویت: ۱۲). شناسه‌های تباری در چنین نگاهی، دارای معنای ارزش‌شناختی تلقی می‌شود. بر این اساس،

این سطح عمیق‌تر و پنهان‌تر از سلطه اشاره کرده و آن را بنیاد سلطه‌ی رفتاری بر علیه اقوام محکومی همچون هزاره‌ها عنوان می‌کند. به عنوان نمونه تشکیلات اداری در افغانستان به گونه‌ای شکل گرفته که بنیادهای سلطه بر علیه اقوام غیر پشتون، تحکیم و تثبیت گردد. این تشکیلات و تقسیم‌بندی‌های آن به هیچ عنوان عادلانه و بر اساس نفوس نبوده است. تأثیر این نوع طراحی ساختارهای اداری در مراحل تصمیم‌سازی‌ها و تدوین پالیسی‌های سیاسی کاملا مشخص است. شهید مزاری به موارد تاریخی اشاره می‌کند که در آن ساختار ناعادلانه‌ی تشکیلات اداری، دوام سلطه قومی در افغانستان را تثبیت کرده است: «بکراک که روی موضوعی که در پارلمان طرح شد و فارسی‌زبان‌ها یکجا شدند اکثریت را در پارلمان تشکیل دادند ولی بلافاصله در دوره‌ی دوم هر چه علاقه‌داری بود به ولسوالی تبدیل شد تا اکثریت را افغان‌ها تشکیل بدهد. این جا است که باید دقت نموده انتخابات روی چه فرمولی و روی چه قانونی صورت بگیرد.» (احیای هویت: ۱۸).

تقسیمات اداری ناعادلانه‌ای جمله مسائلی است که شهید مزاری روی آن تاکید فراوانی دارد. مثال‌های متعددی را در کلام او در این خصوص می‌توان یافت. در جایی به وضعیت ولسوالی دره‌صوف در زمان ظاهرشاه اشاره می‌کند که علی رغم جمعیت چهل و سه هزار نفری خود، تنها یک نماینده در پارلمان داشته و این در حالی بوده است که مرکز با هجده‌هزار نفوس و ولسوالی دیگری از اهل سنت با دوازده هزار جمعیت، هر کدام مستقلا یک نماینده راهی پارلمان می‌کردند. (همان). ساختار اداری و سیاسی افغانستان عملا یک ساختار قومی است که با هدف ناتوان‌سازی اقوام ابژه‌ی سلطه طراحی شده است. در چنین ساختاری مطالبات اقوام محکوم کم‌ترین مجال را برای طرح در سطوح عالی تصمیم‌گیری پیدا می‌کند. در چنین ساختاری این امکان فراهم می‌شود که مردمی، در عین حال که ثلث شهروندان افغانستان را تشکیل می‌دهند، حتی یک ولایت را در اختیار نداشته باشند. تأکید شهید مزاری بر تصدی یک وزارت‌خانه‌ی کلیدی از سوی هزاره‌ها، بر اساس درک همین ساختار ناعادلانه و تلاش برای درهم شکستن آن است: «نمی‌خواهند از بیست و هشت وزارت‌خانه، یک وزارت‌خانه‌ی کلیدی را به ما بدهند! برای ما پنج وزارت‌خانه پیشنهاد شده بود؛ ولی ما گفتیم که تنها یک وزارت‌خانه‌ی کلیدی می‌خواهیم» (احیای هویت: ص ۱۳).

از دیدگاه شهید مزاری، ناتوانی و ضعف اقوامی همچون هزاره‌ها در طول تاریخ این کشور، نه حاصل طبیعت، بلکه نتیجه‌ی همین ساختارهای ناعادلانه و مبتنی بر سلطه است: «این که در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتا چنین چیزی

هزاره چون از نسل چنگیز است، موجودی جانی و خون‌ریز معرفی می‌گردد: «آقای ربانی به قاضی احمد حسین می‌گوید که این مردم بسیار مردم جانی است. ... این‌ها از اولادهای چنگیزخان هستند که در بامیان جنگ کرده‌اند. ۷۰۰ سل پیش» (احیای هویت: ۴۴). مهم‌تر از همه این است که چنین باوری، در ذهنیت خود قربانی و ابژه‌ی سلطه نیز نهادینه می‌شود، به گونه‌ای که باور می‌کند که میان او و قدرت، نمی‌تواند هیچ نسبت معناداری وجود داشته باشد. هزاره خود را ناتوان می‌داند. موجودی که فرودستی، سرنوشت محتوم و تخلف‌ناپذیر او است. چنان که عامی هزاره هیچ گاه نمی‌تواند از جوالی بودن و یا سقای، قدمی فراتر نهد، ملای هزاره نیز هیچ گاه نمی‌تواند به دنبال مناصبی همچون مرجعیت باشد. هزاره‌ی شیعیه و مخلص، در نهایت باید مراجع خویش را یا در نجف بجوید و یا در قم. در چنین فضایی، شهید مزاری نخستین کسی بود که با تشخیص این سطح عمیق و در عین حال محتوم کننده از اعمال سلطه، ایجاد خودباوری در هزاره‌ها را به عنوان یکی از رسالت‌های مهم خود مورد تعقیب قرار داد. طرح مرجعیت آیت الله محقق کابلی، اگر چه که در آغاز دهه‌ی هفتاد فعالیت یافت، لکن به بیان کسانی همچون آقای بصیر احمد دولت‌آبادی، از دغدغه‌های شهید مزاری از سال ۵۸ بود. دولت‌آبادی در مورد به ثمر نشستن این تلاش‌ها در دهه‌ی هفتاد نیز می‌نویسد: «همه می‌دانستند و واقعیت هم همین بود که اگر مزاری نمی‌بود هیچ هزاره‌ای با آن روحیه‌ی خود کمتر بینی جرات نداشت وارد میدان مرجعیت شود» (مزاری، ماندگارترین تلاش هزاره‌ها: ۷۲).

از آن جا که سلب هویت اصیل و باورمند به برابری خود با دیگر اقوام، بنیاد و اساس سلطه‌ی قومی را بی‌ریزی می‌کند، احیای هویت اصیل و باورمند به برابری مبارزه با سلطه باید برداشت شود و چه بسا پیش از هر اقدام مبارزاتی دیگر، اصحاب سلطه را برآشفته و حساسیت آن‌ها را برانگیزد. بر همین اساس است که شهید مزاری با اشاره به توطئه‌ها و خصومت‌هایی که بر علیه هزاره‌ها اعمال می‌شود، این چنین می‌گوید: «ما تا وقتی که موجودیت داشته باشیم، حیثیت داشته باشیم و هویت داشته باشیم، سر ما توطئه می‌کنند. این رسالت همه‌ی برادران خصوصا آن‌هایی که در خارج زندگی می‌کنند است که از هویت مردم خود دفاع کنند و تبلیغات کنند» (احیای هویت: ۱۵).

منابع:

احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید، استاد عبدالعلی مزاری)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۳.
مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌های افغانستان، بصیر احمد دولت‌آبادی، ۱۳۹۰.



درآمدی بر شخصیت و شیوه رهبری شهید مزارعی



محمد واثق حسینی

و شیوه رهبری او اشاره کنیم، و اینکه چقدر شخصیت مزارعی در شیوه رهبری وی تأثیر گذار بوده است. به نظر می رسد که میان شخصیت و شیوه رهبری مزارعی با کرامات انسانی و رعایت آن با توجه به شرایط وقت، مطابقت و تعامل کامل وجود داشته و مزارعی به عنوان مصداق انسان کامل، نه رهبری کاریزماتیک، به منتهای حد، مراعی و احیاگر این کرامت‌هایی بوده است، که همواره توسط حاکمیت انکار می‌شد و به همین دلیل، رهبری ایشان واجد بیشترین تأثیر در سپهر سیاسی و اجتماعی هزارها بوده است.

رهبری شهید مزارعی به گونه ای است که بسیاری به دنبال تبیین تئوریک ماهیت این رهبری و علت تأثیرگذاری عمیق آن بوده‌اند. رایج ترین قالب های تئوریکی که بسیاری از نظریه پردازان برای چنین تبیینی انتخاب می کنند، نظریه کاریزمایی ماکس وبر است. این در حالی است که در نظریه کاریزمایی، به ویژه در تفسیرهای بعدی آن، رهبری و سلطه کاریزمایی، سلطه ای ضد عقلانی، و منافی کرامت انسانی، احساسی، ضد دموکراتیک و مخصوص نظام های توتالیتر و فاشیستی قلمداد شده است. از آنجا که در عموم تلقی ها، نظریه رهبری کاریزمایی، به عنوان الگویی غیر انسانی و مغایر با کرامت های انسانی به شمار آمده است، قرار ندادن شخصیت رهبر شهید را در چنین چهارچوبی مردود، بر تبیین دقیق جایگاه کرامت انسانی در شخصیت و شیوه رهبری ایشان دلالت بیشتری خواهد داشت. چنانچه در مطلع کلام نیز به آن اشاره کردم، میان شخصیت و شیوه رهبری شهید مزارعی با کرامات انسانی و رعایت آن، مطابقت و تعامل کامل وجود داشته و شهید مزارعی به عنوان مصداق انسان کامل، نه رهبری کاریزماتیک، به معنای دقیق و عمیق کلمه، مراعی این کرامت ها بوده و به همین دلیل، رهبری وی واجد بیشترین تأثیر در سپهر سیاسی و اجتماعی هزاره ها گشته است.

اییزود یکم: اشکالات علمی و عملی نظریه رهبری کاریزمایی

نظریه انتزاعی و ذهنی رهبری کاریزماتیک اولین بار توسط ماکس وبر در کتاب «اقتصاد و جامعه» در میحث انواع اقتدار و مشروعیت و توضیح چرایی و چگونگی

بسیاری از روشنفکران امروزی بدون درک و در نظر داشت شرایط وقت قرائتی استبدادآمیز از کنش سیاسی شهید مزارعی دارند. در حالی که کنش و عمل سیاسی معطوف به شرایط است و خط مشی سیاسی نیز بر همین سیاق رقم می خورد. بر اساس روایت تاریخ منطبق دهه هفتاد در این کشور منطبق جنگ بوده است، آن روزها جنگ در غرب کابل علیه انسان هزاره و شیعه همگانی شده بود، نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف از بالای کوه‌ها به طرف غرب کابل تیراندازی می کرد، بیشتر این فیرها به مردم عادی، کارگران و بازاریان اصابت می کرد. مزارعی آغازگر خشونت نبود بلکه او علیه استبدادی ایستاد که از هیچ وسیله‌ای برای نابودی انسان هزاره دریغ نکرد.



آورده بود نیز فقط و فقط در همین راه بکار برد و هرگز هیچ گونه، اثری از کم ترین دل‌بستگی به ریز و درشت استفاده نادرست از این امور معنوی نیز در ایشان مشاهده نشد، چرا که او خود را برای خود نمی‌پنداشت بلکه خود را برای مردم می‌خواست؛ و این سخن را با صداقت و صلابت بی مانندی تکرار می‌کرد: «از خدا خواستم تا خونم در کنار شما بریزد.»

اییزود سوم: روحانیت، خاستگاه و ضامن کرامات انسانی

در طول تاریخ سیاسی اسلام، همواره مذهب تشیع، به واسطه عدالت خواهی و ظلم ستیزی، رهبری بسیاری حرکت ها و جنبش های انقلابی و مردمی را بر عهده داشته است و بدیهی است که بسیاری از روحانیون و رهبران روحانی شیعی نیز به ویژه در یکصد سال اخیر، این گونه جنبش ها را علیه نظام‌های مستبد داخلی و خارجی هدایت و فرماندهی کرده است. این روحانیون معمولاً از طبقات فقیر و محروم جامعه برخاسته و رنج توده‌های اجتماعی را لمس کرده و با آن بزرگ شده اند. شهید مزارعی نیز یکی از این روحانیون بود، او در حوزه‌های دینی ایران تحصیل کرده بود، اگرچه او اندکی بعد از آغاز مبارزات سیاسی‌اش از پیرو صدیق ولایت فقیه و روحانی طرفدار ایران به یک شخصیت هزاره گرا تبدیل شد که حد اقل برای ولایت فقیه و رژیم ایران قابل قبول و قابل تحمل نبود. از همین دریچه می‌شود یکی از ابعاد شخصیتی شهید مزارعی نیز شناخت، شهید مزارعی بر اساس فکر و عمل مستقل و بر اساس معیار و ارزش‌های خاصی حرکت می‌کرد. وقتی او به ولایت فقیه اعتقاد داشت و با ایران دوستی داشت، بر اساس همین معیار و با اعتقاد به همین ارزش‌ها بود و وقتی هم در برابر ایران قرار گرفت و با به تعبیری دیگر وقتی ایرانی‌ها از حمایت و دوستی او دست برداشتند باز هم بر اساس تأکید او بر همین معیارها و ارزش‌ها بود. به هر حال، می‌شود این حرف‌ها را هم با دقت و روشنی مرور کرد و مورد کاوش قرار داد.

روحانیون در جوامع مذهبی قادر بودند، تا یک چرخه اقتصادی را با حمایت مردم برای مبارزات‌شان فراهم کنند و این مسئله خیلی از زمینه‌های مبارزات سیاسی را هموار می‌کرد، و روحانیون شیعه با الهام از مبارزات سیاسی-تاریخی همواره مدافع کرامات انسانی و در مقابل نظام‌های مستبد و ظالم بوده است. بچه شاه‌نور در تاریخ سیاسی هزاره‌ها می‌تواند مصداق بارزی برای این مدعا باشد. بر همین منوال، بر خلاف رهبران کاریزمایی، «مشروعیت رهبری» شهید مزارعی، نه فقط به دلیل داشتن صفات صرفاً شخصی، بلکه به دلیل قرار گرفتن در جایگاهی دینی و مذهبی بود که هزاره‌ها که اکثریت مطلق آنها شیعه بود، گوش جان به فرامین ایشان سپرده بودند و اطاعت او را بر خود فرض می‌شمردند؛ از جوجه تمایز رهبری استثنایی و کرامت محور شهید مزارعی، با بسیاری رهبران انقلابی یا کاریزمایی جهان، وجه مقبولیت عمومی، همه گیری، و جاذبه عام رهبری ایشان برای کلیه احزاب و گروه‌های هزاره بود، طرح وحدت او بصورت جامع و مانع عملی شد و هیچ مخالف جدی را در پی نداشت. این در حالی است که بسیاری رهبران به اصطلاح انقلابی و کاریزمایی، با انواع شیوه های سرکوب و تهدید، با مردم و ملت های خود مواجه شده و مقبولیت آنها را با انواع شیوه های تهدید، تطمیع و تبلیغات عوام فریبانه به دست آوردند. تجربه رژیم های توتالیتری چپ در شوروی سابق و رژیم های توتالیتر راست گرا در آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی، مؤید این ادعاست.

اییزود چهارم: استبدادستیزی، نقد و انتقادپذیری

استبداد ویژگی است که معمولاً برای رهبران کاریزمایی، به ویژه نوع منفی و توتالیتری آنها ذکر می‌شود. در این بخش می‌گویم، با توضیح این مطلب که ساخت رهبر شهید از این صفت منزّه و بَری بوده، بر جوجه متعدد تمایز شخصیت ایشان با رهبران کاریزمایی بیفزاییم و عدم امکان مقایسه آنها با یکدیگر را بیش‌تر روشن و مدلل سازیم.

بسیاری از روشنفکران امروزی بدون درک و در نظر داشت شرایط وقت قرائتی استبدادآمیز از کنش سیاسی شهید مزارعی دارند. در حالی که کنش و عمل سیاسی معطوف به شرایط است و خط مشی سیاسی نیز بر همین سیاق رقم می‌خورد. بر اساس روایت تاریخ منطبق دهه هفتاد در این کشور منطبق جنگ بوده است، آن روزها جنگ در غرب کابل علیه انسان هزاره و شیعه همگانی شده بود، نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف از بالای کوه‌ها به طرف غرب کابل تیراندازی می‌کرد، بیشتر این فیرها به مردم عادی، کارگران و بازاریان اصابت می‌کرد. مزارعی آغازگر خشونت نبود بلکه او علیه استبدادی ایستاد که از هیچ وسیله‌ای برای نابودی انسان هزاره دریغ نکرد. گروه‌های محارب در فاجعه افشار دست به نسل کشی مردم هزاره زد، و مزارعی در چنین شرایط فرج و دشواری فقط در مقابل استبداد ایستاد و مبارزه کرد. با این توضیحات، میرهن است که مزارعی و مقاومت غرب کابل، نه خود روایتی از استبداد قومی به حساب می‌آید؛ نه اسباب به استبداد کشیدن وضعیت سیاسی وقت را فراهم آورد. شهید مزارعی به صراحت تمام بیان کرد که: «حق خواستن به معنای دشمنی با کسی نیست.» او طرح دولت و ساختار سیاسی را پیشنهاد کرد که در آن دیگر هزاره بودن جرم نباشد، او به کرات تأکید کرد که جنگ و استبداد راه حل معضل کشور نیست و هیچ قوم و گروه سیاسی نمی‌تواند جریان دیگری را حذف کند، جامع‌ترین راه حل همان صلح و همدیگر پذیری است. گروه‌های مخالف بدون درک این نکته و با تکیه بر منطق حذف این سخنان شهید مزارعی را نادیده گرفتند و به آن ارجحی نهند، استبداد پیشه کردند و شهید مزارعی با این استبداد سیاسی مبارزه کرد.

مزارای

و مشارکت سیاسی

مزاری میراث گرانقدر برای افغانستان و هر کشور که از تضادهای قومی و مذهبی رنج می‌برده است، می‌باشد. که می‌شود کمال و نواقصش را به نظاره نشست، توشه و پندهای بسیاری اندوخت. و جاودانگی نام او در کنار بسیار از مبارزان واقعی جهان چون گاندی، ماندلا و هزاران مبارز دیگر نشاگر آن است که هنوز هم او سخن‌های فراوانی برای آموختن برای بشریت و بخصوص افغانستان دارد.



مساوی باشند. او اگر از هزاره دم می‌زد از موضع تعصب و قوم‌گرایی نبود، چون هزاره‌ها بیش از هر اقلیت دیگر در افغانستان زیر چکمه‌های ظلم و استبداد له شده بود. هزاره‌ها تنها قومی است که قتل‌عام‌های وحشت‌ناک را تجربه کرده‌اند. در مقطع از تاریخ به عنوان برده به فروش رفته و تاریخ و هویت شان را فراموش کرده است و در مرحله دیگر از تاریخ هویت شان جرم نابخشیدنی بود... حتی در زمانی مزاری کماکان این مسئله هنوز هم جریان داشت. او وقتی می‌گفت: «در این کشور شعارها مذهبی و رفتارها قوم است به این معنی بود». مزاری عملاً خلاف جریان آب شنا می‌کرد چون خودش را درمقابل تاریخ ستم هزاره‌ها قرار داده بود، می‌خواست به این تاریخ پایان دهد. به هزاره‌ها می‌گفت شما قربانی تاریخ شده‌اید دیگر این سرنوشت را نپذیرید. به تاریخی که تعصب و تبعیض در آن به عنوان یک امر شایسته پنداشته می‌شود نه بگویید. از همه هم تباران خود می‌خواست که بیابید این تقدیر تاریخی را عوض کنیم، و برای افغانستان آزاد، برابر و عدالت محور مبارزه کنیم.

بنابراینچه که گفته شد مزاری میراث گرانقدر برای افغانستان و هر کشور که از تضادهای قومی و مذهبی رنج می‌برده است، می‌باشد. که می‌شود کمال و نواقصش را به نظاره نشست، توشه و پندهای بسیاری اندوخت. و جاودانگی نام او در کنار بسیار از مبارزان واقعی جهان چون گاندی، ماندلا و هزاران مبارز دیگر نشاگر آن است که هنوز هم او سخن‌های فراوانی برای آموختن برای بشریت و بخصوص افغانستان دارد. اگر چه اکنون خود او در میان ما گام نمی‌نهد، اما گام نهادن در راه او ارج گذاشتن به اساسی ترین حقوق انسان و احترام به انسانیت است. یاد خاطره مرد بزرگ گرامی باد.

نداشت که افغانستان باید خانه مشترک همه اقوام و مذهب باشد و همه برای این سرزمین از جان و دل کار کنند.

یک بخش مهم مشارکت سیاسی در تحقق انتخابات نهفته است. مسئله‌ای که مزاری برای تحقق آن تا دم آخر مبارزه کرد «انتخابات» بود، می‌گفت: «انتخابات سراسری باید برگزار شود همه اقوام و مذاهب در آن شرکت نمایند». مردم بدون در نظر گرفتن قوم و مذهب شان در ساختن سرنوشت شان سهم بگیرند. زیرا بدون دموکراسی و نظام جمهوریست نمی‌شود، به یک افغانستان عاری از جنگ و خون ریزی رسید. براین اساس اهداف اصلی مزاری بر محور اجماع ملی در افغانستان و تحقق یک نظام همه شمول در این کشور می‌چرخید. زیرا او به ریشه‌های اصلی بدبختی در افغانستان به خوبی پی برده بود. تأکید او همیشه این بود که با منطق حذف و نادیده گرفتن حقوق دیگران نمی‌شود به افغانستان متمدن رسید. معتقد بود این منطق در طول تاریخ افغانستان جلو شوگوفایی و پیشرفت این کشور را گرفته است و باید از بین برود. وقتی به اطرافیانش می‌گفت: «چنان هزاره هزاره بگویند که دیگر هزاره بود در این کشور جرم نباشد». می‌خواست مردم هزاره را از سرنوشت محتوم تاریخی شان آگاه کند و آنها را در راستای مبارزه علیه این سرنوشت شان سوق دهد. به همین دلیل همیشه می‌گفت: حق خواستن به معنی دشمنی با کسی نیست. اگر هزاره‌ها می‌خواهند مذهب شان به رسمیت شناخته و جایگاه سیاسی و اجتماعی شان در نظر گرفته شود، به این معنی نیست علیه دیگران ایستاده است. به دلیل اینکه این سرزمین متعلق همه اقوام است؛ اگر پشتون باشد یا هزاره، تاجیک، ازبک و قزلباش همه باید دارای حقوق

گرفته خورده بود، مزاری می‌خواست این گره را باز کند. می‌خواست دیگر به هیچ قوم و نژاد در افغانستان ظلم و توهین نشود. نظام ارباب رعیتی از بین برود. به همین اساس خواسته‌های مزاری انسانی ترین و جهانی ترین خواسته‌های نوع بشر است. او در حقیقت برای تحقق این خواسته‌ها جسورانه مبارزه کرد تا آخرین قطره خونش بر موضع اش ایستاد.

ناگفته پیداست که مشارکت سیاسی تمام اقوام در افغانستان یک از محوری ترین اندیشه‌ها و خواسته‌های شهید مزاری بود. او بیش از هر کسی دیگر از تک روی‌ها و زورگویی‌ها خسته بود و بر علیه شان موضع می‌گرفت. وقتی اعلان می‌کرد «ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم». به خوبی می‌دانست بدون وحدت و همدلی میان اقوام ساکن در این سرزمین نمی‌شود همه را در ساختار یک حکومت واحد جمع کرد، و یک نظام دموکراتیک را بنا نهاد. در صورتی می‌شود یک نظام عادلانه و انسانی را در یک کشور که از بن استبداد زده است و شهروندان شان از بام تا شان بر طبل تفرقه می‌کوبد استقرار نمود، که صلح و دوستی میان تمام افراد آن جامعه نهادینه شود. مزاری آغازگر این جریان همگرایی در افغانستان بود. آرمان و خط مشی مزاری و آنچه که او برایش مبارزه کرده، افغانستان متمدن و همراه با صلح و دوستی میان تمام اقشار جامعه آن بود. افغانستان عاری از خشونت که دیگر هیچ قوم و نژادی در آن جرم نباشد، شیعه و سنی با صلح و برابری و برادری کنار هم زندگی کنند. او وقتی تنظیم‌های هفت‌گانه را دور هم جمع کرد و حزب وحدت اسلامی را تشکیل داد، هدفش مبارزه علیه سیاه دلان تاریخ بود. اگر می‌گفت مذهب شیعه در کنار مذهب سنی به رسمیت شناخته شود، منظوری جز این



جواد فلسفی

مشارکت سیاسی اساس و بن‌مایه نظام‌های مردم‌سالار و دموکراتیک را تشکیل می‌دهد، حتی بسته ترین نظام‌های سیاسی جهان امروز حیات سیاسی خود را از مشارکت مردمان شان در عرصه‌های مختلف به ویژه مشارکت سیاسی بینباز نمیبینند. بدین اساس مشارکت برای تمام جوامع و کشورها به هر شکل که باشد اهمیت ویژه دارد. همان گونه که نوه‌ن می‌گوید: «امروز دموکراسی به عنوان شیوه‌ای از زمامداری ابعاد جهانی به خود گرفته و روشن است که مشارکت سیاسی در دموکراسی‌ها امری حیاتی و ضروری است». این نظر از سوی تمام صاحب نظران عرصه سیاست یک امر پذیرفته شده می‌باشد، به خصوص که در قرن بیست و یکم هژمونی دموکراسی بعنوان الگوی زمامداری اهمیت حیاتی پیدا کرده است. استاد مزاری اولین کسی بود که در افغانستان نه تنها ندای مشارکت سیاسی را سر داد، بلکه عملاً برای نهادینه ساختن این مفهوم مبارزه کرد. برخلاف ادعاهای بعضی‌ها او در تشکیلات حزب وحدت نیز این مسئله را به جد مراعات کرده بود. در این نوشته مشارکت سیاسی را در اندیشه استاد مزاری به طور اجمالی بررسی خواهیم نمود. البته باید یادآوری نمایم که این مقاله میان دوگونه مشارکت سیاسی تفاوت قایل شد. مشارکت سیاسی غیر متعارف که شامل عضویت در گروه‌های تروریستی برای اهداف سیاسی نیز می‌شود. اما مراد ما در این منظور مشارکت سیاسی متعارف است که در آن تمام اقشار جامعه گذشته از اینکه دارای کدام دین و مذهب و قوم نژاد است در تمام فعالیت‌های سیاسی شریک باشند. چیزی که افغانستان در زمان شهید مزاری با آن بسیار فاصله داشت و مزاری برای پیاده کردن آن مبارزه کرد.

بدون تردید تاریخ سیاسی افغانستان تاریخ تحقیر و استعمار است. از احمدشاه ابدالی گرفته تا نظام‌های به اصطلاح دموکراتیک مانند جمهوری داود خان و حکومت کمونیستی خلق و پرچم همه یک وجه مشترک داشتند، و آن نادیده گرفتن تمام اقشار جامعه در مناسبات سیاسی است. حتی زمانی مجاهدین روی کار آمدند نیز منطق حذف در ساختار سیاسی شان به وفور دیده می‌شد. به عنوان نمونه آقای برهان‌الدین ربانی بعنوان نماینده مجاهدین در دوران ریاست جمهوری اش از پذیرفتن مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی در کنار مذهب تسنن شانه خالی کرد که یکی از خواسته‌های عمده مزاری در غرب کابل بود. علاوه براین هزاره‌ها را عملاً از دامنه حکومت اش رانده بود... بنابراین ساختار نظام سیاسی در این کشور همیشه تک قومی بوده و عقلایت سیاسی این سر زمین در محور قوم و نژاد بنا شده است نه بر مبنای مشارکت همه اقشار جامعه. حاکمان این کشور با منطق حذف و سرکوب حکومت می‌کردند. در طول تاریخ معاصر افغانستان این پشتون‌ها بودند که قدرت سیاسی را در دست داشته‌اند. بر مبنای این سیاست تک قومی بود که به دیگر اقوام ساکن در این کشور اجازه فعالیت سیاسی داده نمی‌شد که هیچ بعضاً سرکوب و قتل‌عام هم شدند. اگر هم در مقطع خاص از تاریخ افغانستان تاجک‌ها مجال مشارکت سیاسی پیدا کردند به نحوی به حاشیه رانده شدند، یا دست بوس تکه داران که در متن قدرت سیاسی قرار داشت، بودند. به همین دلیل این کشور همچنان در منجلاب فقر و بدبختی دست‌وپا می‌زند. بدون تعارف اگر بگوییم ریشه تمام نایه‌سامانی در افغانستان به این مسئله بر می‌گردد سخن اغراق آمیزی نگفته ایم. زیرا افغانستان کشور تک قومی نیست، بلکه سرزمین اقلیت‌ها است. هیچ قومی در این مرز و بوم اکثریت نبوده و نیست. اینکه در طول تاریخ افغانستان معاصر زمام امور به دست یک قوم مشخص بود، خود جای سوال و موشگافی دارد. اما آنچه برای شهید مزاری مسلم بود، تباهی و بدبختی افغانستان اند. او معتقد بود این فلاکت و بدبختی زاده همین تک روی‌های قومی می‌باشد. می‌گفت اگر قرار باشد از این فلاکت‌ها و ویرانی‌ها گذر کنیم، چاره جز همدیگر پذیری و تحمل تمام اقوام ساکن در این سرزمین نداریم. مزاری تأکید می‌کرد که بیابید به سیاست تک قومی نقطه پایان بگذاریم و زمینه مشارکت سیاسی را برای همه فراهم کنیم که دیگر کسی در این کشور خودش را منزوی احساس نکند. برای افغانستان کار کنیم تا به حقوق و آزادی‌ها اساسی انسان این سرزمین صرف بخاطریکه انسان است احترام شود. به همین جهت تلاش و مبارزه مزاری برای آینده سرشار از آزادی و عدالت در افغانستان بود. وقتی می‌گفت: این سرزمین خانه تمام اقوام است و همه باید در آبادی این سرزمین سهیم شود و همه باید دارای حقوق مساوی باشد به همین معنی است. مسئله اصلی مزاری ساختن افغانستان مرفه و آزاد بود. اینکه کارنامه او را به یک «قوم خاص» خلاصه کنیم دچار اشتباه تاریخی شده ایم. مزاری به سرنوشت ملی می‌اندیشید و رویای افغانستان آباد و آزاد را در سر می‌پروراند. اگر تأکید می‌کرد دیگر هزاره بودن در این سرزمین جرم نباشد، منظورش این بود که با تعصب و کینه و حذف در میان اقوام نمی‌شود این کشور را به طرف شوگوفایی سوق داد. برای این منظور همه اقوام افغانستان باید یک دیگر را بی‌پذیرند. از طرف دیگر تاریخ هزاره‌ها با قتل‌عام و سرکوب

مزاری

اسطوره هم‌گرایی در افغانستان

به سبب آینده‌نگری و تیزهوشی

مزاری بود که هزاره‌ها به

سرنوشت تیره تاریخی شان

پی‌برد و تلاش کرد تا از فرصت

به دست آمده استفاده اعظمی

نمایند، که این فرصت را مزاری

برای آنها فراهم نموده بود. او

تلاش‌های فراوان به خرج داد تا

زمینه مشارکت سیاسی را برای

همه اقوام آماده نمایند که دیگر

به سرنوشت محتوم تاریخی

نه بگویند، و خواستار اعاده

حقوق‌شان شوند.

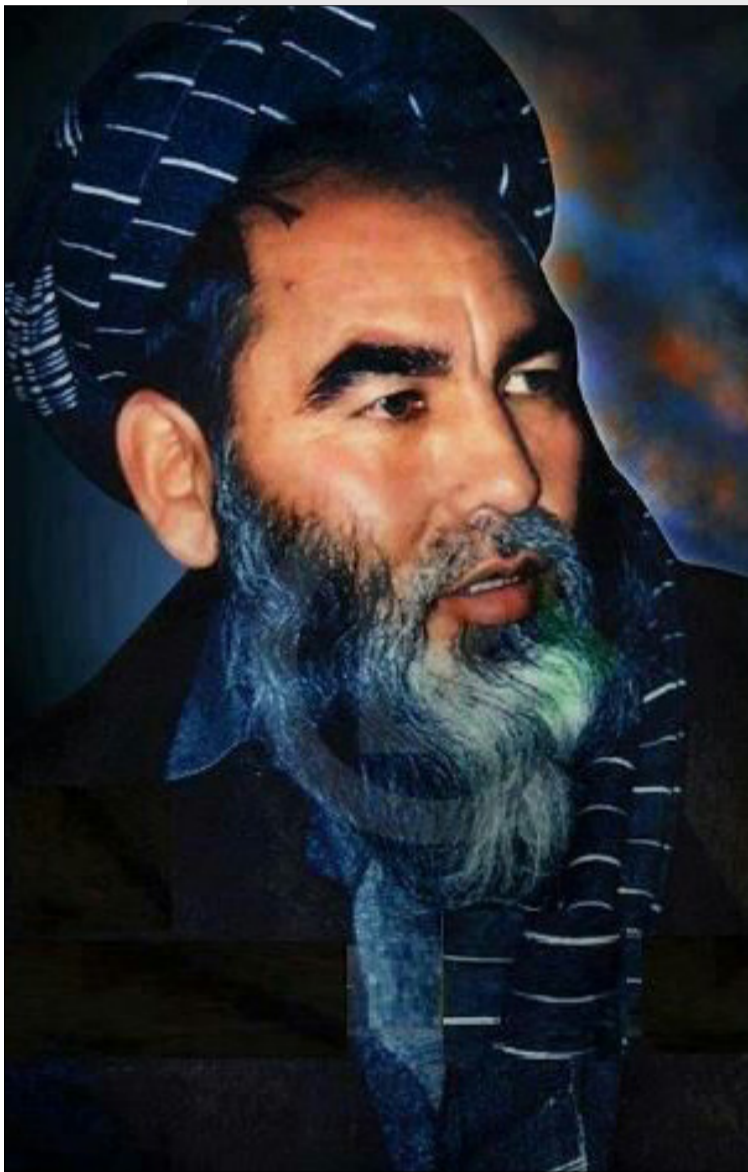


حمیدالله شادکام

از ابتدای تاریخ تا کنون بحث تضاد و همدیگرپذیری موضوع بسیار بغرنج و پیچیده بوده که در سطح عملی و نظری در جهان مطرح است. از آنجایی که نوع بشر از عاطفه و تفکر در مقابل قضاوت و تضاد برخوردار است تاریخ آدم‌ها نیز در این دو بحث گره محکم و ناگسستنی خورده است. وقتی تاریخ مکتوب بشر را ورق می‌زنیم می‌بینیم که انسان‌های زیادی زندگی اش را وقف مبارزه علیه قضاوت‌کاران تاریخ و نهادینه ساختن همدلی و همگرایی میان انسان‌ها نموده است. در تاریخ معاصر افغانستان نمونه بارز آن شهید مزاری است که با جان و دل برای وحدت و همدلی مردم این کشور مبارزه کرد. از آن جای که بشر دارای نزادهای متفاوت، مذاهب گوناگون و منافع متضاد است، تضادها نیز سرنوشت محتوم بشر می‌باشد. متأسفانه همیشه این تضادها بوده است که تباهی و بدبختی برای آدمیان به ارمغان آورده است، و باعث عقب‌گردی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی گردیده است. از کشتار و قتل‌عام مردم خاورمیانه توسط اعراب در صدر اسلام گرفته تا ظهور نازیسم و قتل‌عام مردم هزاره توسط عبدالرحمن در افغانستان همه و همه ریشه در تضادهای مذهبی و قومی دارد. بنابراین از زمان تشکیل حکومت در افغانستان تا کنون موضوع مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشور داغ بوده و منافع باعث تقویت یک قوم یا یک تبار گردیده و اقلیت‌ها هر روز منزوی و گوشه‌گیر تر گردیده‌اند.

بی‌هیچ تردیدی شهید مزاری مصداق واقعی وحدت و همگرایی در افغانستان است، او از میان نابرخوردارترین و ستمدیده‌ترین قشر جامعه افغانستان برخاسته بود. مشقت‌های زیادی را پشت سر گذرانده و از موانع زیادی عبور کرده بود. رسالت او بیداری اقلیت‌ها و وحدت میان همه اقوام و گذر از بدهت و تعصب کورکورانه که ماهیت زندگی را برای مردم این سرزمین تاریک ساخته بود، تشکیل می‌داد. اندیشه‌ها و عمل کردهای مزاری بدون تردید فراقومی، فرامذهبی و فرامکانی بود. به همین دلیل مزاری تنها به هزاره‌ها تعلق نمی‌گیرد، بلکه هر کجای که قلبی برای عدالت می‌تپد و اندیشه‌های تکیه به تساهل و مدارا سرکار داشته باشد، مزاری نیز همان جا است. کارنامه او را باید همچون الگو برای نسل‌های آینده به مانند نوشته‌های زرین و مقدس بر روی تخته‌سنگ حک کرد.

پیداست که مزاری می‌خواست به منطق حذف در افغانستان نقطه پایان بگذارد تا دیگر کسی جرئت نتواند بنام قوم و مذهب دیگران را مورد اهانت و تحقیر قرار داده و از حقوقش محروم کند. او به جای منطق حذف منطق همدیگرپذیری را برای مردم افغانستان توصیه می‌کرد. می‌گفت: «هر کس بر حذف و دشمنی میان مردم کمر ببندد و تضادها قومی یا مذهبی و ستمی را دامن بزند ما او را خائن ملی می‌دانیم و علیه او هستیم». جنبشی که مزاری بوجود آورده بود، آنچه تمام نمای عدالت و وحدت بود. او از تمام تنظیم‌های موجود در افغانستان چند خواسته اساسی داشت که خیلی‌ها زیر بار آن نمی‌رفت. می‌گفت: همه اقوام را باید به رسمیت بشناسید، انتخابات سراسری برگزار کنید، حکومت همه شمول مبتنی بر آرای مردم بوجود بیاورید. اما این حرف‌ها به مزاج خیلی‌ها خوش نمی‌خورد و به همین دلیل مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها علیه او شروع شد. آن‌ها با ایجاد تفرقه به واسطه دوست و دشمن در صفوف فکری و نظامی حزب وحدت در غرب کابل دست یازیدند که در ذهن اکثریت مردم



است و فراموش نخواهد شد. خیلی‌ها که ادعای رهبری جامعه تشیع افغانستان را داشت آن زمان استدلال می‌کرد که مزاری کافر است زیرا در حزبش خلقی‌ها و پرچمی‌های مانند انجینر علی داد لعلی و عزیز رویش و امثال آن را جا داده است. این حرف درست بود زیرا منطق مزاری منطق سازش و هم‌پذیری بود. فرق نمی‌کرد که خلقی باشد یا تنظیم‌های جهادی، برای او تساهل و مدارا مهم بود نه حزب و مذهب و قوم. به همین دلیل مزاری از پیش‌کسوتان اصلی پلورالیسم سیاسی و مذهبی در افغانستان است تضادهای مذهبی و قومی در جهان اسلام از همان ابتدای ورود اسلام آغاز شد که تا کنون قربانی‌های بی‌دلیل را از کشورهای مختلف آن‌روزی و این‌روزی گرفته و می‌گیرد. تضاد مذهبی باعث عقب‌ماندگی فکری، تکنالوژی، فناوری و اقتصادی در جهان اسلام شده است. مزاری به این مسئله به خوبی واقف بود، به همین دلیل طرح صلح پایدار و همدیگرپذیری را در شرایطی مطرح کرد که افغانستان بیشتر از هر جای دیگر با تضادهای مذهبی و قوم دست پنجه نرم می‌کرد. اما او با تمام وجود خطرات ناشی از تزویر، برادرکشی، برتری جویی و قوم پرستی را در درک می‌کرد. او چون ستون پولادین با عزم راسخ، و نهاد عاری از کینه این بحث را وارد جریان فکری تمام اتباع کشور ما ساخت.

بگذارید در اینجا به طور مجمل به کارنامه سیاسی مزاری بپردازم.

هویت سازی: رهبر خردمند با تدابیر مدبرانه‌اش هویتی را که سال‌ها مورد توهین و تحقیر قرار می‌گرفت، تا جای که مردم هویت شان فراموش کرده بودند، دوباره احیا کرد. البته منظور از هویت در این بحث تنها به هزاره‌ها بر نمی‌گردد، زیرا این مسئله باعث شد تمام اقلیت‌ها در گوشه و کنار افغانستان هویت‌شان تثبیت گردد.

اعطای اعتماد به نفس: اقلیت‌های افغانستان در اثر سال‌های متمادی استبداد و تبعیض و روش‌های ناسالم روابط میان اقوام در افغانستان باعث بوجود آمدن پشتونپریم در کشور شده که سعی در پوشاندن هویت دیگران داشتند و طرح‌های چون حذف، ادغام و جذب فرهنگ‌های دیگر را در فرهنگ و مذهب خودشان در پیش گرفته بودند. مزاری آمد احساس غرور و اعتماد به نفس را ذهن مردم بیدار کرد که با افتخار خود شان را هزاره معرفی نموده و گروه اکثریت را وادار کردند که به این واقعیت اجتماعی تن بدهد که افغانستان کشوری است با تنوع قومی و فرهنگی. او با اعلام این‌که رسمیت مذهب ما خط قرمز ما است تلاش‌های بسیار گسترده‌ای را برای رسمیت مذهب تشیع انجام داده که سرانجام در قانون اساسی افغانستان تشیع نیز در کنار تسنن یکی از دو مذهب رسمی افغانستان گردید. ماده ۱۳۱ قانون اساسی افغانستان علاوه بر جنبه هویتی مذهب تشیع از جنبه‌های حقوقی و سیاسی آن نیز دفاع نموده است که بسیار بااهمیت محسوب می‌گردد.

فرصت‌سازی: به سبب آینده‌نگری و تیزهوشی مزاری بود که هزاره‌ها به سرنوشت تیره تاریخی شان پی‌برد و تلاش کرد تا از فرصت به دست آمده استفاده اعظمی نمایند، که این فرصت را مزاری برای آنها فراهم نموده بود. او تلاش‌های فراوان به خرج داد تا زمینه مشارکت سیاسی را برای همه اقوام آماده نمایند که دیگر به سرنوشت محتوم تاریخی نه بگویند، و خواستار اعاده حقوق‌شان شوند. کماکان این روند موفق هم شد. در گذشته بسیاری از پست‌های دولتی به هزاره‌ها میسر نبود. اکنون اما مردم ما با توجه به فشارهای افکار عمومی و فضای اجتماعی حاکم بر افغانستان که حداقل در شعار برابری فرصت‌ها را فریاد می‌زنند، وارد مشاغل و پست‌های دولتی گردیده‌اند.

الگوی جدید رهبری: رویکرد مزاری در مواجهه و مدیریت بحران‌های اجتماعی ارائه الگوی جدید رهبری را به نمایش گذاشت که این امر محصول شعور بالای سیاسی مردم و رهبری آگاهانه شهید مزاری است. با استفاده از مشورت خواهی، ایجاد تقویت خودباوری، تصمیم‌سازی و مشارکت برابر تمام اقوام در مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان در مقابل خودکامه‌گی، استبداد و منطق حذف الگوی جدید رهبری در افغانستان ترسیم کرد که در این کشور سابقه نداشت.



۶

پروژه‌ی بر مناسبت میست و پنجمین سالگرد شهید و حدیث علی استاد عبدالعلی مزاری



پنج‌شنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره نوزدهم



مزاری

چراغ گمشده‌ی تاریخ



عبدالحمید وفا

نلسون ماندلا در کتاب «راه دشوار آزادی» می‌نویسد: «زمان برای زندانیان تک سلولی متوقف می‌شود. آنگاه که در اطاقی تاریک و بدون روزنه اندازی باشی و ندانی که شب است و یا روز؟ صبح است و یا شام؟ زمان به معنی واقعی کلمه متوقف می‌شود، و انسان آرزو می‌کند که کاش موش، سوسک و یا حشره‌ی بودی تا در دیوارهای دیوار راه برود و شاید سکوت سهم‌گین سلول تاریک را در کم‌ترین حدش هم که شده بشکنند». درین شرایط انسان محتاج حشره می‌شود تا بزم سکوت را بشکنند. این وضعیت به نهایت خفقان آور است؛ در حدی که می‌شود گفت این وضعیت خود مرگ است. هم برای فرد زندانی و هم برای یک ملت و قومی در انحصار قدرت های قبیله‌ای.

آرمان‌های یک ملت همیشه از خاطره جمعی یک ملت سرچشمه می‌گیرد و تاریخ یک ملت مجموعه‌ی از داشته‌ها و نداشته‌های همان ملت است که در بستر زمان شکل می‌گیرد. هر تاریخی در تاریخ، راه پر پیچ و خم خودش را پیموده است و در تاریخ پیوسته است: نه امپراتوری تا ابد حکم رانده است و نه ملت‌ها و اقلیت‌ها سرنگون شده‌اند. بل اقلیت‌ها در ادوارهای مختلف محکوم و منفعل بوده است. نه از این جهت که حقیقت بوده، بل از این جهت که اخلاقی در بارگاه قدرت اکثریت‌حاکم نداشته باشد. در تاریخ نوین افغانستان هزاره‌ها در اقلیت قرار گرفته است؛ هم به لحاظ قومی، هم به لحاظ زبانی و مذهبی. اما در برپایی حکومت احمدشاه ابدالی سهم ارزنده‌ی را ایفا می‌کند و زمانی که احمدشاه ابدالی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد و امپراطوری شکل می‌دهد قدرت در یک نقطه متمرکز می‌شود و این تمرکز قدرت بخودی‌خود فاجعه خلق می‌کند- یکی از مشخصه‌های حکومت استبدادی این است که اقلیت‌ها در قاعده هرم له می‌شوند و آن‌هاییکه در رأس قرار دارند صاحب اختیارات می‌شوند. احمدشاه ابدالی در یکی از حملاتش که به ایران می‌رود، وقتی به هرات می‌رسد- والی آنجا که هزاره است عزل و بجایش نوه اش را که چندساله‌ی بیش نیست والی معرفی می‌کند، و قدرت را در انحصار یک قوم، و حتی در انحصار یک قبیله قرار می‌دهد. غده‌های کینه و نفرت از این جاست که شکل می‌گیرد؛ وقتی که قدرت قومی و خانوادگی شد ارزش‌ها هم براساس قومیت و معیاری حق - ناحق سنجیده می‌شود: فلان قوم حق، فلان قوم ناحق؛ این قوم حاکم و آن قوم محکوم؛ ... این گونه نگاه سیاسی و شکل‌گیری روحیه جمعی در برهه تاریخی خاص و مکان خاص باعث آن شد تا قدرت آنقدر اهمیت یابد که برادر برادر را کور کند، قوم بر قومش یورش برد، چه رسد براینکه بر اقوام دیگر ظلم نکند و کفر نکند. در این میدان رقابت حاکمان تشنه به قدرت، هزاره‌ها بود که بیشترین ضرر را متحمل شد. مردمش قتل عام شد، برسرزمین‌های هزاره‌ها از جنوبی هندوکش تا به قندهار، مالیات را چنان وضع نمود که هزاره‌ها از زمین‌هایش به آسانی دست بردار تا طعمه‌ی حاکمان شود.

ادامه در صفحه بعد

ادامه از صفحه قبل

در این‌جا محدودیت‌های که بر سر راه هزاره‌ها قرار داشت را به سه دسته می‌توان تقسیم نمود: اول، هزاره‌ها در اقلیت قرار داشت. دوم، مرزهای بیرونی نداشت. و سوم، به لحاظ مذهبی جزء قبیله‌ی حاکم نبود. این دلایل باعث آن شد تا این قوم هرچه بیشتر در انزوای تاریخی قرار گیرد، و حاکمان چنان حکومت کنند که درباریان حکومتی فرشته مرگ این مردم شود و حتی کلاه و کمر بند یک عسکر هم براین قوم حکم اجرا کند. این تحکیم قدرت بر یک قوم دیگر و مذهب دیگری چنان نفرتی در این میان ایجاد نموده بود چنانکه «محمدنسیم ساعی» در خاطراتش آورده است: حاکم وقت دایزنگی از قوم حاکم، زمانی‌که با یک هزاره‌ی شیعه هم صحبت می شد بعد از ختم صحبت آفتابه‌لگن می‌خواست و دهانش را تطهیر میداد. انحصار قدرت در یک قوم و خانواده تا این حد افراطیت و مرز به وجود آورده بود. مرز حق و ناحق.

از دودمان بارکزیایی، وقتی عبدالرحمن خان به قدرت می‌رسد برای اینکه میباید بر قدرت خانواده‌گی او خلل وارد شود، سران قبایلی را همه از تیغ می‌گذرانند و بر اقوام یورش می‌برد، که در این جنگ‌ها در حدود شصت و دو درصد از هزاره‌ها قتل عام شدند، زن‌ها اسیر شده و به بازارهای پشاور و جلال آباد فروخته شدند؛ حتی از این بابت به دولت مالیه داده می‌شد. با این حال روحیه جمعی این قوم مرده بود. مردم تنها امید داشت و در تخیل خود شاید می‌توانست بگنجانند که هزاره هم بتواند به عنوان یک انسان مثل دیگر اقوام زندگی کند و آزادی داشته باشد. این‌ها از سیاست و قدرت فقط قسه‌ها یاد داشتند و در جمع شان شخص ایدئالی را آرزو می‌کردند که بتواند روزی دردهای این طبقه و صدای در گلو خفه شده‌ی این توده را به گوش حاکمی که فراتر از قومیت بیندیشد، برساند. این خاطره‌ی جمعی مستعد آن شد تا شخصیت‌هایی که تاریخ می‌سازند جاودانه شود و بر خاطره جمعی نوش دارویی شود؛ چنین ویژه‌گی در وجود مزاری متبلور شد.

مزاری، به معنی واقعی اش میراث‌دار چنین تاریخ و پاسدار واقعی هویت هزاره‌ها بوده است. مزاری در زمانه وزمینه‌ی زیست که حکومت کردن بر یک قوم ایلینه شده بود-ادعای برابری دیگر اقوام در سیاست و فرهنگ جرم نداشت می‌شد- او صدای آزادی و برابری همه اقوام را سر داد و تمام همتش را بر این گماشت تا با سیاست حذفی در افغانستان مبارزه کند. در واقع کاریزهای او همین خواست برابری و طرح وحدت ملی او بود ورنه جنگ سالار کم نبودند که هر کدام خواست انحصارگرانه‌ی خودش را داشتند. اینکه ما بعد از بیست و پنج سال بازهم از مزاری تجلیل به عمل می‌آوریم، این تجلیل از شیخ نیست، بل تجلیل از آرمان انسانی که همه را در زیر چتری وحدت ملی، با مزایای آزادی و برابری- که گمشده‌ی قرن های این ملت بوده- می‌گنجانده است، می‌باشد. اما، با این وصف نمی‌شود او را شخص آرمان‌گرا توصیف نمود؛ مزاری مرد عمل نیز بود: برابری همه اقوام ، آزادی مذهب، آزادی بیان، حقوق زن، حق کار و... که بن‌مایه‌های یک دولت مدرن است، از خواست‌های مبرم مزاری بود. بصیراحمد دولت آبادی در یادداشتی می‌نویسد: «وقتی‌که هیأت حزب وحدت به پاکستان رفت تا با سران گروه‌های هفت گانه روی مسائل کشوری صحبت کند- یونس خالص و استاد سیاف که به ظاهر مخالف شیعه‌ها بود- مزاری رو سوی خالص می‌کند و می‌پرسد: تو یونس خالص هستی؟ جواب می‌دهد، بل. تو چه حق داری که شیعیان را در افغانستان قبول نداری؟ زن‌ها را قبول نداری و... تا اینکه آقایان مجددی و ربانی گفتند: همین دو پیر مرد را بگذارید که مسائل را حل کنند، همه و همه خندید.» ممکن است این عمل به ظاهر یک تنش فردی باشد؛ اما به معنی واقعی آن این حق خواستن از قومیت که هویت دیگران را قرن‌ها کتمان کرده بود. این عمل جرأت می‌خواهد و گرنه که رهبران معامله‌گر زیاد دیدیم، او وحدت ملی را در سایه تحقق عدالت اجتماعی امکان پذیر می‌دانست و با درک این واقعیت، توسعه سیاسی را در سایه عدالت اجتماعی برای رسیدن به یک ملت واحد افغانی هدف مبارزاتی خود قرار داد. مزاری تاریخ و فرهنگ مشترک را هویت کلان اجتماعی می‌دانست و تلاش مبرم داشت تا کسی به خاطر تعلقات قومی و مذهبی خاص، مورد ستم و بی‌مهری قرار نگیرد و با آن‌ها مثل همه‌ی شهروندان دیگر یکسان برخورد گردد. کارگردهای مزاری، اهمیت او در دیروز و نبود او در امروز چیزی نیست که در چندسطر خلاصه گردد و برما است که آرمان هایش را واقعیت بخشیم. اما چگونه؟ جواب مهم می‌شود. کس براین کشور خدمت نمی‌کند، امروز هم در نبود مزاری و کسانی که چون مزاری بیندیشد کشور به لبه‌ی پرتگاه رسیده است. قدرت و سیاست به جای اینکه هنر سامان‌دهی جامعه باشد، نشان برتریت شده است. اندیشه‌های فرا قومی و فرا ملیتی‌اش برای ساختن دولت دموکراتیک، سر بلند، با اقتدار و مستقل در سایه‌ی برابری و برادری او را سیاست‌مدار مدرن ساخت و با او بود که افغانستان گذار را آغاز کرد. گذار از حکومت خانواده‌گی به حکومت وحدت ملی. اما اکنون با گذشت بیست و پنج سال از شهادت مزاری افغانستان همچنان نیازمند وحدت ملی است، و این می‌رساند که ادامه دادن راه مزاری یک نیاز فوری است. از طرف دیگر، چون مزاری اولین کسی بود که در راه وحدت‌بخشی به اقوام و تشکیل ملت واحد تلاش نمود متصفانه است که «شهید وحدت ملی» لقب گرفته است.

مزاری،

مقاومت و حزب وحدت

علاوه بر مبارزات مزاری برای اعاده حقوق

نابرخوردارترین شهروندان، حزب وحدت به عنوان

یک جریان سیاسی مهم‌ترین میراث مزاری است.

در دنیای مدرن، حزب از اهمیت اساسی برخوردار

است. به اهمیت احزاب سیاسی زمانی درست پی

می‌بریم که بدانیم در عصر حاضر دولت‌ها اقتدار و

مشروعیت خود را از کجا کسب می‌کنند؟



محمدعلم عرفانی

افغانستان معاصر، برگ سیاه تاریخ سرزمین ما است. این برگ چیزی نیست جز ثبیت و ضبط ستمگری‌ها، حماقت‌ها و خودخواهی‌های قبیله‌های حاکم. در حقیقت تاریخ معاصر افغانستان، روایت غم‌انگیزی است از سیاست‌های قومی و انحصار قدرت و ثروت در چنته قوم خاص. در این برهه‌ای از تاریخ سهم سایر مردم از زندگی، خدمت نمودن خانواده‌های سلطنتی بود. در این وسط هزاره‌ها وضعیت استثنایی داشتند. از سستگین‌ترین مالیات‌ها گرفته تا خونین‌ترین قتل‌عام‌ها را حاکمان مستبد این سرزمین بالای هزاره‌ها تحمیل کردند. لیکن آنچه تا حالا گفتیم، بدیهیاتی اند در حکم مقدمه. اما مسئله این است که هزاره‌ها با این وضعیت چگونه مواجهه و مقابله کردند؟

مقاومت و مبارزات هزاره‌ها در برابر استبداد را می‌توان به دو دوره قبل از مزاری و بعد از مزاری تقسیم کرد. قیام خوانین در برابر عبدالرحمن خان و قیام ابراهیم گاوسوار نمونه‌های از مقاومت و مبارزات هزاره‌ها علیه استبداد در روزگار قبل از استاد مزاری می‌باشند. اهمیت و تأثیرگذاری چنین قیام‌های را نمی‌توان نادیده گرفت. این قیام‌ها واکنش‌های ناشی از دردها و عقده‌های تاریخی مردم ما بودند ولی هرگز جایگاه هزاره‌ها را در مناسبات و معادلات قدرت تثبیت نتوانستند. گرچند در دوران کمونیست‌ها جایگاه اقلیت‌های قومی و مذهبی بهتر شد، اما این وضعیت چندان دوامی نیاورد. پس از زوال کمونیست‌ها، دو بار مجاهدین حکومت تشکیل دادند که متأسفانه هزاره‌ها هردو بار از ساختار نظام بیرون ماندند. در چنین وضعیتی استاد مزاری با تمام توان کوشید تا در معادلات سیاسی شریک شده و از این رهگذر هزاره‌ها بتوانند از حقوق شهروندی شان برخوردار شوند.

آنچه ممکن است در اذهان خوانندگان تبادر کند، از این قرار است که چه باعث شده مبارزات هزاره‌ها در برابر استبداد را به دوره‌های قبل از مزاری و بعد از مزاری تقسیم نمایم؟ ماهیت مبارزات استاد مزاری با ماهیت مبارزات هزاره‌ها پیش از وی چه تفاوت بنیادین دارد؟ بنیادی‌ترین تفاوت در این است که مبارزه استاد مزاری یک مبارزه فردی و در عین حال اتفاقی نبود. شهید مزاری کسی بود که اولین جریان سیاسی هزاره‌گی را به وجود آورد. یا به عبارت دیگر حزب وحدت میراث مزاری است. بعد از ایجاد جریان سیاسی حزب وحدت، هزاره‌ها مطالبات خود را در چهارچوب حزب مطرح می‌کردند و پای آرمان مشترک و احیای هویت شان تا پای جان ایستادگی کرده و بدین سان برای اعاده حقوق شهروندی شان مبارزه می‌کردند. مزاری به عنوان یک فرد اصلاً نمی‌توانست برای رقیبان ستم‌گر و متعصب خطر بیافریند و از موضع قدرت با آنان روبرو شود. مزاری به عنوان یک فرد نه بلکه به عنوان رهبر یک قوم و دبیرکل یک حزب سیاسی می‌جنگید، صلح می‌کرد، مذاکره می‌کرد و بالاخره می‌خواست با مبارزات نظام‌مند، استراتژییک و مردمی تحت نام حزب وحدت در تصمیم‌گیری شریک شده و به عنوان رهبر نابرخوردارترین مردم در معادلات سیاسی تأثیرگذار باشد.

علاوه بر مبارزات مزاری برای اعاده حقوق نابرخوردارترین شهروندان، حزب وحدت به عنوان یک جریان سیاسی مهم‌ترین میراث مزاری است. در دنیای مدرن، حزب از اهمیت اساسی برخوردار است. به اهمیت احزاب سیاسی زمانی درست پی می‌بریم که بدانیم در عصر حاضر دولت‌ها اقتدار و مشروعیت خود را از کجا کسب می‌کنند؟ در دنیای مدرن بسیار مسخره و احمقانه به نظر می‌رسد اگر کسی بگوید که «پادشاه سایه خدا است.» پس خدا خواسته که من حاکم باشم، یا اینکه ادعا کند من فرمانروا آفریده شدم و شما فرمانبر. چنین ادعاهایی به هیچ حکومتی مشروعیت نمی‌بخشد. در دنیای جدید تنها چیزی که به حکومت‌ها مشروعیت می‌بخشد، حضور و مشارکت مردم است. اما مردم نیز به صورت فردی نمی‌توانند مشارکت مؤثر داشته باشند. در حقیقت فلسفه وجودی احزاب سیاسی، همانا مشارکت مؤثر مردم در امور سیاسی است. احزاب و سازمان‌های سیاسی اند که با مشارکت، انتقادات و پیشنهادات خود به یک نظام پلورال و مردم‌سالار مشروعیت می‌بخشند. هیأت رهبری احزاب و گروه‌های مردمی به نمایندگی از عامه مردم در مورد مسائلی چون انتخابات، صلح، جنگ و... نظریات خود را با رهبران دولت شریک می‌نمایند. رهبران دولت‌ها اگر تصمیم‌های تبعیض‌آمیز و خلاف منافع ملی بگیرند، در چنین مواردی احزاب و گروه‌های سیاسی با انتقادات و اعتراضات خود باید رهبران دولت را به راه درست هدایت نمایند. چون از طریق چنین تصمیم‌های نا عادلانه و خودسرانه بالای اقوام و گروه‌های خاصی تبعیض و ستم اعمال می‌شود. فرض کنید توسط یک انتخابات کسی روی کار آمد و رییس جمهور شد، اما از کجا معلوم که رییس جمهور منتخب به وعده‌های خود عمل می‌کند؟ از کجا معلوم که رییس جمهور منتخب به قانون اساسی عمل کرده و خودکامگی نمی‌کند؟ از کجا معلوم که از امکانات دولتی سوء استفاده نمی‌کند؟ مگر تضمینی وجود دارد که رییس جمهور خودکامگی نکند؟ در چنین مواردی احزاب سیاسی بخاطر دفاع از منافع و حقوق مردم و پیروانش باید مداخله کنند. اما

در کشورهای که دموکراسی ضعیف و نوپا است، چنین تضمینی وجود ندارد. حتی احزاب و گروه‌های مردم هم ممکن است جلو خودکامگی حاکمان را گرفته نتوانند. ولی حد اقل کاری که مردم می‌توانند، از طریق احزاب، سازمان‌ها، جنبش‌های مردمی صدای خود را بلند کنند تا بار دیگر مردم فریب حيله‌گران و مکاران را نخورند و حاکم مستبد و خودکامه روی کار نیاید. به باور کارل پوپر دموکراسی به خاصیت سلب‌کنندگی‌اش می‌آرزد نه نصب‌کنندگی‌اش. وی معتقد است که دموکراسی حکومت مردم نه؛ بل که قضاوت مردم است. اگر کسی خدمت نکند یا کارهای کند که خلاف عدالت اجتماعی و قوانین نافذ کشور باشند، مورد داوری مردم قرار گرفته و توسط رأی مردم از مقامش عزل می‌شود.

در دوره حکومت وحدت ملی ما شاهد تجارب تلخی هستیم. انحراف لین توتاپ و سهمیه‌بندی کانکور نمونه‌های از تصمیم‌های نا عادلانه و خودسرانه‌ای اند که از سوی رهبری حکومت اتخاذ شده‌اند. اما احزاب سیاسی مسئول بودند که باید جلو خودکامگی‌ها و تصمیم‌های شوونیستی را می‌گرفتند. متأسفانه که احزاب سیاسی در این مورد کوتاهی نموده و بل‌که برخی از رهبران به دفاع از چنین تصمیم‌های نا عادلانه برخاستند. اگر واقعا احزاب سیاسی در کنار مردم بر علیه منطق شوونیستی و سهمیه‌بندی می‌ایستادند، به هیچ وجه حکومت چنین تصمیم‌های خلاف قانون و مصالح ملی را گرفته نمی‌توانستند. دو بار نزدیک بود که خواسته مردم به کرسی بنشینند، اما به لطف بی‌وفایی رهبران شکست خوردند؛ چون آن‌ها به حمایت از ارگ به مصاف مردم شتافتند و رییس جمهور را خوشنود کردند. حالا بسیار دیر شده اگر احزاب سیاسی برای عزل دیکتاتور کمر همت بستند. چون روزی که شهروندان ستم‌دیده هزار هزار برای اعاده حقوق شان از جان شان گذشته به خیابان‌ها برآمدند، متأسفانه از سوی بسیاری رهبران احزاب بی‌وفایی و نامردی دیدند و از سوی دولت سرکوب و قربانی شدند. میدان دهم‌زنگ میدان تنهایی و مظلومیت نسل امروز ماست. جایی که مردم برای خواستن حق شان در آن ده‌ها قربانی دادند. حالا مردم از شدت سرکوب دولت و بی‌وفایی رهبران شان در میدان مبارزات، عاجز و کم جرأت شدند و به هیچ طرف اعتماد نمی‌توانند. از کجا معلوم که بار دیگر مردم قربانی نشوند.

مزاری حزب وحدت را تأسیس کرد تا خطی باشد برای عدالت‌خواهی و مطالبه حقوق نابرخوردارترین شهروندان، تا پیروان این خط به حقوق شان برسند. امیدوارم سران حزب وحدت و سایر بزرگانی که خود را پیرو بابه مزاری می‌دانند، رسالت خود را شناخته و خط عدالت‌خواهی را جهت مبارزه علیه بیدادگران و مطالبه حقوق نابرخوردارترین شهروندان ادامه دهند.

مزارای تجلی‌عینی روح علوی



عمران چلیپی

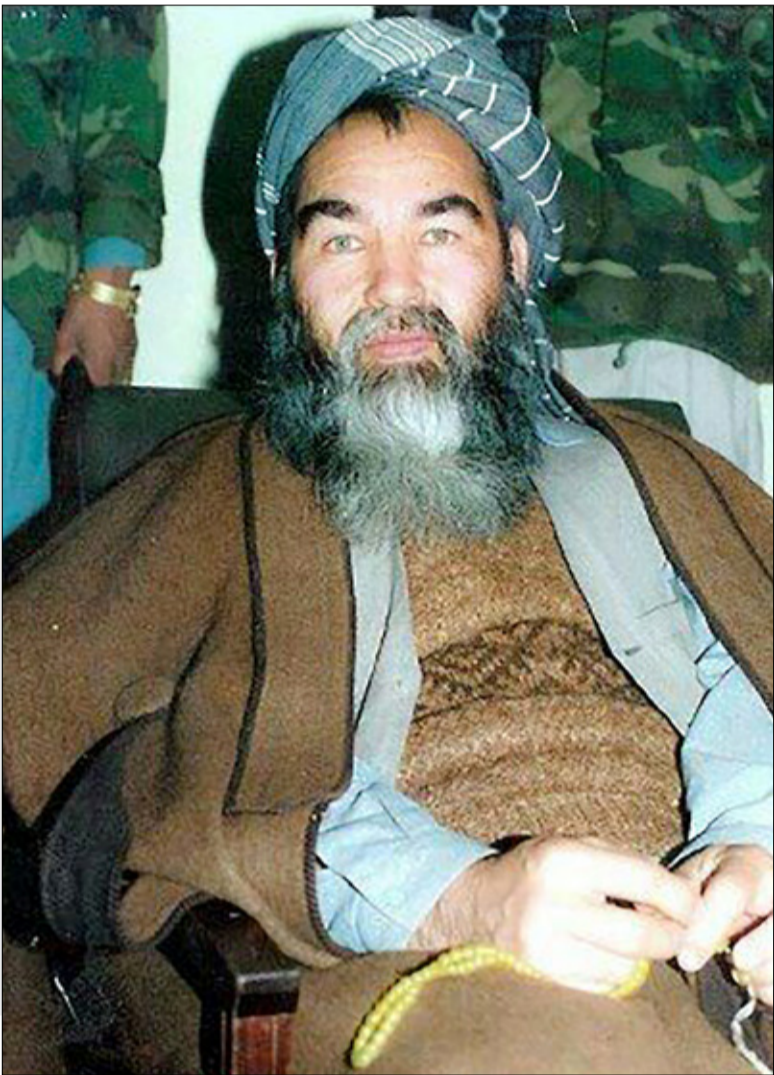
«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يُقْتَدَى بِهِ وَ يَسْتَنْبِئُ بِشُورِ عَلَيْهِ». (امام علی (ع))

بدانید که هر پیروی، پیشوا و رهبری دارد که به نور علم او اقتدا می‌کند.

بسیاری‌ها بر اساس باورها و برداشت‌های شخصی خود، شخصیت رهبر شهید را با یک ویژگی برجسته‌ی ایشان توصیف کرده‌اند. «مزاری ماندگار ترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها»، «مزاری پاک‌ترین رهبر» «مزاری شاه بیت خلق پر افتخار ما» و... اما به نظر من بهترین تعبیری که می‌تواند تمام ابعاد و ویژگی‌های شخصیت رهبر شهید را بازتاب دهد این عبارت است: «مزاری، تجلی عینی روح علوی». هرگز قصد مبالغه و اغراق گویی ندارم و این حرف را به خاطر عشق و ارادتی که به ایشان دارم نیز نمی‌زنم. بلکه با توجه به شناختی که از شیوه‌ی زندگی و اوصاف و ویژگی‌های ایشان پیدا کرده‌ام به این باور قلبی رسیده‌ام. بگذار مفضلان و معاندان هرچه می‌خواهند بگویند. اما من معتقدم، تمام ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی امام علی در شهید مزاری جمع بود. ما مردم هزاره در باره‌ی عدالت، ساده زیستی، زندگی بدون آرایش و عاری از تجملات، شجاعت و دیگر فضایل اخلاقی منحصر بفرد حضرت علی (ع) حرف‌ها و سخنان زیادی شنیده و خوانده‌ایم؛ در رؤیاهای خود به علی و فرزندان او عشق می‌ورزیم؛ چون آن‌ها را مظهر تمام خوبی‌ها و خصلت‌های انسانی می‌دانیم. اما این شخصیت‌های آرمانی، برای ما دسترس ناپذیر بود و بسان اسطوره می‌ماند. نمی‌توانستیم در زندگی واقعی از آن‌ها الگو بگیریم؛ زیرا آنان را چنان در هاله‌ی از قداست و چنان در جایگاه بالا قرار داده بودند که حتی تاسی به آن‌ها نیز برای ما امکان ناپذیر شده بود. چه رسد به این که در زندگی واقعی خود لیاقت و شایستگی دیدار و مصاحبت با آنان را پیدا کنیم. تنها در رؤیاهای آرزوهای مان می‌توانستیم از نعمت دیدار و ملاقات با بزرگواران بهره‌مند شویم.

دکتر شریعتی در کتاب «علی حقیقتی بر گونه‌های اساطیری» می‌گوید، ما انسان‌ها در عرصه‌های گوناگون زندگی خود نیازمند الگوهای آرمانی و قهرمان‌هایی هستیم که در زندگی‌شان شکستی وجود نداشته باشد. اما چون چنین الگوها و قهرمان‌هایی در واقعیت وجود خارجی نداشتند، بشر برای آن‌که این نیازهای آرمانی خود را بر طرف کند، دست به اسطوره سازی زده است. قهرمان‌هایی را در قالب اسطوره و اساطیر ساخته است که وجود خارجی ندارد. ایشان می‌گوید «علی» تنها قهرمانی است که در عین حال که از همه جهات کامل و بدون نقص است، واقعیت خارجی نیز دارد. یعنی وجود امیر المؤمنین (ع) به این قهرمان‌های خیالی و اسطوره‌ای بشر تجسم عینی بخشیده است. به باور نگارنده، همان‌گون که امام علی (ع) شکل تجسم یافته‌ی آن قهرمان‌های اسطوره‌ای است. شهید مزاری، نیز شکل زمینی شده‌ی شخصیت قدسی و آسمانی علی (ع) برای ما مردم هزاره است. شهید مزاری، آن شخصیت قدسی و آسمانی شده‌ی علی (ع) را - که برای مردم عادی دسترس ناپذیر شده بود - به زمین زندگی واقعی هزاره برگرداند. باور هیچ‌کس نمی‌شد که غیر از حضرت علی، کسی دیگری بتواند مثل او، در عین برخورداری از ثروت و قدرت و موقعیت، چنان خود را از مواهب و لذت‌های دنیوی محروم کرده و زاهدانه و بی‌الایش زندگی کند که محروم‌ترین اقشار جامعه از دیدن او روحیه بگیرند و چنان فروتنانه رفتار کند که افتاده‌ترین اقشار جامعه در کنار او احساس امنیت و آرامش کنند. برداشت مسلط این بود که برای انسان عادی به چنین سبک و شیوه‌ی زندگی کردن امکان ندارد. به اعتقاد آن‌ها، حضرت علی در تاریخ یک استثنا بود و اقتدا کردن به وی را بی‌هوده و فراتر از توان بشری می‌پنداشتند. ولی شهید مزاری با زندگی به غایت زاهدانه و فروتنانه‌ی خود نشان داد که یک انسان عادی که خود را پیرو و شیعه‌ی امام علی می‌داند، هم می‌تواند مثل او زندگی کند و در عین دسترسی به قدرت و ثروت و موقعیت، خود را از آن‌ها محروم نماید. بلکه بالاتر از آن، کسی که خود را پیرو علی می‌خواند باید زندگی خود را مثل او سامان دهد و گرنه در ادعای شیعه بودن خود دروغ گفته است.

مزاری تمام اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی علی را در خود داشت. سخاوتمندی، شجاعت، صداقت، ساده زیستی، زندگی بدون کبر و بی‌الایش، عزت نفس، روحیه‌ی عدالت‌خواهی، تقوا، پاک‌نفسی، مهم‌روزی و هم‌نوایی



با محرومین، مستمندان و ستمدیدگان، همه این‌ها در وجود او جمع بودند. تمام کسانی که با زندگی رهبر شهید از نزدیک آشنایی داشته و دارند به وجود این ویژگی‌ها در زندگی ایشان اذعان و اعتراف دارند. این البته برای کسی که در پیشینه‌ی تاریخی خود شخصیت‌های اسنوی چون پیامبر، امام علی و امام حسین (ع) را دارد و در متن آموزه‌های دینی‌اش به داشتن چنین خصلت‌هایی تاکید و سفارش فراوان شده است، چنین چیزی جای تعجب ندارد. بلکه اصلاً انتظار و توقع این است که یک مسلمان و یک شیعه‌ی واقعی، دارای چنین اوصاف و خصلت‌هایی باشد. ما باید از خود، و از کسانی تعجب کنیم که در زبان و در شعار خود را شیعیان دو آتشه‌ی علی می‌خوانیم، اما رفتار و عمل کرد مان با سبک زندگی و رفتار علی فاصله‌ی بسیار دارد. به تعبیر دیگر، اگر با توجه به پس زمینه‌ی فرهنگی و تاریخی مذهب شیعه، در باره‌ی شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری رهبر شهید به قضاوت و داورى بنشینیم، فهم و هضم این نکته که مزاری، شخصیتی مثل علی داشت، برای ما آسان‌تر خواهد بود. مزاری در مکتب و در دامن فرهنگی پرورش یافته بود که عدالت‌خواهی، ظلم ستیزی، عزت نفس، صداقت و داشتن زندگی ساده و بی‌الایش در متن ارزش‌های اخلاقی آن تعبیه شده است و شخصیت‌های چون پیامبر و امام علی و امام حسین دارد. بنابراین اگر مزاری شخصیت و ویژگی‌های مثل علی داشته باشد، نباید خیلی غریب و غیر طبیعی به نظر آید.

البته این بدان معنا نیست که گفته شود، مزاری معصوم هم بود. یا بگوئیم یاران و اطرافیان مزاری و نیروهایی که تحت امر ایشان عمل می‌کردند، همگی آدم‌های پاک و بی‌غل و غش بودند. این امور هیچ تلازمی باهم ندارند. البته شرایط امام علی و شهید مزاری هم فرق می‌کرد. اگر شهید مزاری، مثل امام علی، در رأس یک حکومت مقتدر اسلامی قرار می‌گرفت، چه بسا، تشکیلات خود را از وجود بسیاری از نیروها، پاکسازی می‌کرد.

به هرصورت، اوصاف و خصلت‌های اخلاقی و شخصیتی رهبر شهید زیاد است. اما در یک نوشته‌ی کوتاه نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را شرح و بسط داد. در فرازهای آتی، شماری از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی ایشان را توضیح می‌دهیم. البته پیشاپیش باید عذرخواهی هم بکنم از این‌که بخش اعظم از نوشته را خاطرات یاران آن بزرگوار تشکیل می‌دهد. اما چاره‌ای نبود. برای اثبات این ویژگی‌ها باید به این خاطرات استناد می‌شد.

۱- ساده زیستی

ساده زیستی و داشتن زندگی عاری از تکلف و آرایش، از فضائل مورد تاکید اسلام شمرده شده است. (قرآنتی، ۱۳۸۲: ۳۵۴) حداقل در تاریخ زندگی پیشوایان دینی خود حکایت‌ها و داستان‌های زیادی در ارتباط با زندگی زاهدانه‌ای و بدون آرایش شنیده‌ایم. طبق داستان‌ها و روایت‌های تاریخی، حضرت علی(ع) در اوج قدرت و در

زمانی که بر مقدرات کشور پهناور اسلامی مسلط بود، خود را به ساده‌ترین لباس‌ها و ساده‌ترین غذاها عادت داده بود. از کفش پینه شده استفاده می‌کرد، نان جو خشکیده می‌خورد و ... همین خصوصیت را در زندگی شهید مزاری هم می‌بینیم. ساده زیستی، برجسته‌ترین ویژگی زندگی شهید مزاری است که اکثر کسانی که از نزدیک با او آشنایی داشته‌اند، بدان اذعان کرده‌اند. این گونه نبود که مزاری، از روی نداری و دست نارسایی، به چنین شیوه‌ی زندگی روی آورده باشد. او یک خان زاده بود و در تمام دوره‌های فعالیت‌های سیاسی و انقلابی خود، یکی از رهبران و چهره‌های شاخص جهادی به حساب می‌آمد. به‌خصوص در دوران مقاومت غرب کابل که جایگاه غیر قابل رقابتی پیدا کرد. به قول سید ابوطالب مظفری او می‌توانست مثل بسیاری از رهبران دیگر، در این مدت جیب خود را پر کرده و برای خود در بیرون از افغانستان، خانه و پارگه درست کند و روزگار امن و خوشی داشته باشد. او خیلی بهتر از دیگران می‌توانست با معامله‌گران سیاسی بیع و شری نماید و در موقع خطر سرش را بگیرد و از معرکه بیرون رود. (مظفری، ۱۳۷۸: ۱۲) بنا براین، او آگاهانه و با اختیار به این شیوه‌ی زندگی روی آورد، نه از روی ناگزیری.

واعظی شهرستان یکی از دوستان و هم‌زمان شهید مزاری ساده زیستی را از ویژگی‌های خاص زندگی ایشان توصیف کرده و می‌گوید: «او در همه زندگی از غذای ساده استفاده می‌کرد و لباس ساده می‌پوشید و با دوستان و مردم بر خورد خودمانی داشت و با تجملات و تشریفات جدا مخالف بود و هر غذایی گیرش می‌آمد نوش جان می‌کرد و هر لباسی به دستش می‌آمد می‌پوشید و چه بسا لباس کهنه و مستعمل دوستان و هم‌زمان‌شان را می‌پوشید. (فیاض : ۱۷۸)

همو می‌گوید: «پس از اعلان خیر شهادت رهبر شهید، به منزل استیجاری که مادر، همسر و دختر خردسالش ساکن بودند رفتیم، ... چیزی را که می‌دیدیم حیرت آور بود. خانه‌ی رهبر بلند آوازه هزاره فرش نداشت. فقط یک طرف پذیرایی کوچک این منزل با یک تکه موکت فرسوده فرش شده بود. نه از قالی خبری بود و نه حتی از موکت نو و با کیفیت خبری بود. وسایل پذیرایی نداشتند تا از مهمانان شان پذیرایی شود، اصلاً باور کردنی نبود. (عارفی، ۱۳۷۸: ۵۶)

حاجی محراب دایمیردادی می‌گوید: به دنبال یک اتفاق در حرکت اسلامی، تصمیم گرفتیم پیش مزاری بروم تا ببینیم او چگونه آدمی است؟ اولین چیزی که در مقر مزاری توجهم را جلب کرد، لباس کهنه و فرسوده‌ی ایشان بود. بعد از چند لحظه صحبت، بالاخره طاقت نیاوردم و گفتم استاد، چرا یک لباس خوتنر نمی‌پوشید، این نوع لباس در شأن شخصیتی مثل شما که رهبری یک قوم را به عهده دارید، نیست. جواب داد، پول ندارم که برای خود لباس درست کنم! این سخن ایشان تعجبم را دو چندان کرد و گفتم استاد شما حزبی با این بزرگی را رهبری و اداره می‌کنید، به آن اندازه پول ندارید که برای خود لباس درست کنید؟ گفت آن



پرنده‌ی مناسبت میت و چمن سالیان شهید و صرت علی آساده‌ی مزاری



پنج‌شنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره نوزدهم

پول‌ها بیت المال است. من نمی‌توانم در امور شخصی خود مصرف کنم. حاجی محراب می‌گوید: مزاری در قلب من محبوبیتی دیگر پیدا کرد. اما آرزو داشتم که روزی با او هم غذا شوم تا ببینم کیفیت غذایش چگونه است؟ با توجه به ذهنیتی که از دیگر رهبران داشتم، پیش خود می‌گفتم، حتماً مزاری هم سفره‌ی رنگینی دارد. از قضا روز این آرزویم هم برآورده شد. یک روز که پیش شهید مزاری بودم تعارف کرد که حاجی بنشین ظهر غذا را باهم صرف کنیم. من هم بی‌نهایت خوشحال شدم و قبول کردم. وقتی غذا آماده شد و سفره را آوردند. با کمال ناباوری دیدم جلو هرکس یک نان گیرد کابلی و یک کاسه شوربای مرغ گذاشتند. شوربای که گوشت هم نداشت. جلو من نه نانی گذاشته شد و نه کاسه‌ای. شهید مزاری یک ظرف خالی طلب کرد و بعد شوربای خود را نصف کرده و با نصف نان خود جلو من گذاشت. راستش به من مقداری برخورد. گفتم استاد من امروز مهمان شما هستم چرا برایم غذا نمی‌آورید. شهید مزاری جواب داد: در این‌جا هرکس قروانه‌ی مشخص دارد. من نمی‌توانم از قروانه‌ی سربازان به تو بدهم. آن چه سهم خودم بود باتو نصف کردم. با کمی شرمندگی گفتم استاد من امصبح صبحانه ناخورده بیرون آمده‌ام و خیلی گرسنه‌ام. اگر می‌شود همه سهم خود را به من بدهید. شهید مزاری بدون آن‌که چیزی بگوید، آن نصف نان و شوربایی را که برای خود گرفته بود، نیز جلو من گذاشت و خودش گرسنه نشست. (مصاحبه‌ی نگارنده با علی احمدی دایمیردادی، ۱۳۹۸/۴/۱۷، کابل) البته این خاطره، ابعاد و جنبه‌های گوناگون دارد. یکی از ابعاد آن زندگی زاهدانه و علی گونه شهید مزاری است.

۲- عزت نفس

عزت نفس به این معنا است که انسان، به گوهر انسانی وجود خود ارزش قائل باشد و آن را از هر چیزی بالاتر بداند. انسانی که عزت نفس دارد، به یک نوع آزادی و آزادگی می‌رسد و از دام همه‌ی تعلقات رهایی می‌یابد. چنین انسانی، نه در برابر قدرت، ثروت و موقعیت، خود را معامله می‌کند و نه مرعوب آن می‌شود. عزت نفس یکی از کانونی ترین اصول اخلاقی اسلام و یکی از اصول ارزشمند شیعه است. (مطهری ۱۳۸۱: ۳۹۶) «صل ثابت و تغییرناپذیر دیگری که در همه حال و همه زمانها پسندیده است، زهد به معنی عزت نفس و مناعت طبع و بلند نظری است که انسان در همه حال و همه زمانها خوب است نسبت به امور مادی بی‌اعتنا باشد، دین را به دنیا، و فضیلت و اخلاق را به پول و مقام نفروشد، به امور مادی به چشم وسیله نگاه کند نه به چشم هدف» (مطهری، ۱۳۷۹: ۴۳) نمونه‌های بی‌شماری از رفتار عزتمندان، در رفتار پیشوایان دینی ما به چشم می‌خورد. از جمله این سخن امام حسین که می‌فرماید: «آگاه باشید که فرزند زیاد من را بین دو چیز مخیر گذاشته است، یا باید کشته شوم یا تن به ذلت بسپارم. اما من هرگز ذلت را نمی‌پذیرم» (سید ابن طاووس بی‌تا: ۹۷) هم‌چنین معروف است که سران مکه از طریق ابوطالب، به پیامبر اکرم پیام دادند که اگر دست از دعوت خود بردار، خواهان هر امتیازی باشد، قریش حاضر است آن را بر آورده کند. فرقی نمی‌کند که آن امتیاز ثروت باشد یا موقعیت اجتماعی یا زنان و دختران زیبا روی و ... ولی پیامبر در جواب این جمله را بیان کرد: «اگر خورشید را در دست راست و ماه در دست چپم قرار دهید از دعوتم دست بر نمی‌دارم» (مطهری، همان، ۱۸ج ۱۳۷۹: ۳۲۳)

منظور این‌که عزت نفس، یکی از مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی شیعه به حساب می‌آید. شهید مزاری در این خصوص برجستگی خاصی داشت و به شکل عجیبی این ویژگی، در وجودش می‌درخشید. به عبارت دیگر او نه مرعوب قدرت و ثروت و موقعیت کسی شد و نه خود را در برابر این امور معامله کرد. مرحوم بصیر احمد دولت آبادی می‌نویسد که بعد از پیروزی انقلاب ایران، محمد منتظری، به عنوان نماینده و مسئول جمهوری اسلامی ایران در امور نهضت‌های آزادی‌بخش، در یک جلسه‌ی خصوصی از شهید مزاری می‌خواهد که باید با گروه مجاهدین خلق (افغانستان) همکاری داشته باشد، در غیر آن صورت از ایران اخراج خواهد شد، اما شهید مزاری با قاطعیت پاسخ می‌دهد که ما حاضریم از ایران بیرون برویم ولی با گروهی که آرمانش با آرمان ما هم‌سخنی ندارد (مجاهدین خلق) همکاری نکنیم. (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۳۱) خود شهید مزاری در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من در آن‌جا به دوستان ایرانی گفتم که بدانید ما یک رابطه اسلامی با شما داریم و نه یک رابطه‌ی مبتنی بر وابستگی. ما می‌خواهیم خود در باره‌ی انقلاب افغانستان کار کنیم.» (همان)

در باره‌ی عزت نفس عجیب رهبر شهید، دوستان و آشنایان ایشان حکایت‌های زیادی نقل کرده‌اند. یکی از دوستان ایشان به نام سید عبدالعظیم حسینی مزاری، می‌گوید: در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲، رفیقیم جهت ادامه تحصیل. یک روز جهت استخاره رفتیم پیش آیت الله مرعشی نجفی. وقتی استخاره تمام شد، طبق دستور آقای مرعشی، خادم مقدار پول آورد که به ما بدهد، اما شهید مزاری فوراً پول بر گرداند و با صراحت لهجه گفت: ما برای پول نیامده‌ایم، فقط آمده‌ایم که استخاره کنیم. این منش عزتمندانه‌ی شهید مزاری، برای آیت الله مرعشی خیلی تعجب انگیز بود. یک طلبه با آن وضع معیشت، چگونه می‌تواند بگوید ما به پول احتیاج نداریم و فقط برای تحصیل آمده‌ایم؟ آقای حسینی، در ادامه می‌گوید: این رفتار چنان بر اهالی دفتر تأثیر گذاشت که چند لحظه‌ای که ما آن‌جا بودیم، اصلاً وضعیت عوض شد و برخورد‌ها نسبت به ما تغییر کرد. مورد احترام همگان قرار گرفتیم و از خود ایراز شخصیت کردیم. (فیاض، ۱۳۹۳: ۵۰)

در یک خاطره‌ی دیگر استاد باغی غزنوی نقل می‌کند. در سال ۱۳۷۶،



ادامه از صفحه قبل

با آقای نجفی – که در سال‌های ۱۳۷۰ – ۱۳۷۳، در کابل سفیر ایران بوده است – در سفر حج، همسفر شدم. میان ما و آقای نجفی صحبت‌هایی پیش آمد. از جمله در باره‌ی رهبر شهید. آقای نجفی آه سردی کشید و گفت خدا رحمت کند شهید مزاری را. واقعاً آدم متفاوتی بود. وی ادامه داد که در مقاومت غرب کابل، یک روز رفتم زیارت آقای مزاری، دیدم وضع سر و لباسش را دیدم، باخود گفتم که این درست نیست که یک شخصیت شیعه، چنین وضع فقیرانه‌ای داشته باشد. فردا مبلغ ۱۰ هزار دلار را در چمدان گذاشتم و شخصا برم خدمت ایشان و گفتم استاد این ده هزار دلار، از سوی سفارت جمهوری اسلامی ایران فقط جهت مصرف شخصی شما داده می‌شود و لازم هم نیست رسید بدهید. شهید مزاری از گرفتن پول به شدت امتناع کرد و گفت من برای شخص خود پول لازم ندارم. اگر برای حزب می‌دهید، برای شما رسید هم می‌دهم. (عارفی ۱۳۹۴)

۳- ظلم ستیزی بنیادی

ظلم ستیزی بنیادی، تعبیری است که نگارنده آن را به کار برده است و شاید خیلی تعبیر دقیقی نباشد. ظلم ستیزی بنیادی، در برابر انواع دیگری از ظلم ستیزی‌ها قرار می‌گیرد که توضیح خواهم داد. خیلی‌ها از شعار ظلم ستیزی، به عنوان استراتژی مبارزه استفاده می‌کنند. این افراد برای آن‌که مردم را در راستای رسیدن به اهداف خود بسیج کنند، شعار مبارزه علیه ستمگری سر می‌دهند. اما اعتقاد قلبی به ظلم ستیزی ندارند. این نوع مبارزه را به تسامح می‌توان یک سطح از ظلم ستیزی نامید. نوع عمیق‌تر از ظلم ستیزی این است که انسان تا زمانی که در حق خود یا هم تبارانش ستم می‌شود، با ستمگری مخالفت و مبارزه کند. اما نسبت به ستمی که در حق دیگران روا داشته می‌شود، بی‌تفاوتی باشد. به عنوان مثال تاجیک‌ها، زیاد شعار می‌دهند که نباید به کسی ظلم شود. باید همگی در قدرت عادلانه سهم داشته

باشند. ولی منظورشان این است که فقط تاجیک‌ها به حق خود برسند. اما این‌که در حق دیگران ظلم می‌شود یانه؟ کاری ندارند. این نوع مخالفت‌ها و مبارزات را هم می‌توان ظلم ستیزی نامید. ولی در یک سطح محدود. چنین کسانی وقتی نوبت به خودشان برسد چه بسا هرگز عدالت را رعایت نکنند. نوع دیگری از ظلم ستیزی، ظلم ستیزی است که نگارنده آن را ظلم ستیزی بنیادی نام می‌گذارد. ظلم ستیزی بدین معنا است که انسان با ظلم، با تمام اشکال، نمودها و جلوه‌هایش، مبارزه کند. به عبارت دیگر آن‌چه در ظلم ستیزی بنیادی اهمیت دارد ذات ظلم است، فرقی نمی‌کند که در حق چه کسی ستم می‌شود یا از سوی چه کسانی. هدف ریشه کردن مطلق ظلم از جامعه است. این معنا از ظلم ستیزی است که به طور مکرر مورد تأکید آموزه‌های دینی ما قرار گرفته است، «ولاتظلمن کما لاتظن ان تظلمن علیک» (رضی : نامه ۳۳) شهید مزاری با مطلق ظلم، مخالف بود ولو از هرکسی که صادر شود و در حق هرکسی که باشد. بر اساس ایمان و باور دینی خود معتقد بود هرکسی مرتکب ظلم شود، بر اساس سنت الهی نتیجه‌ی آن را خواهد چشید. (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۶۹) ایشان نه تنها، از مبارزه با ستمگری به عنوان شعار و استراتژی برای پیشبرد اهداف سیاسی استفاده نمی‌کرد، بلکه به دنبال این هم نبود که تنها در حق گروه، قبیله یا نژاد خودش ظلم صورت نگیرد. او با مطلق ظلم مبارزه می‌کرد. این ویژگی بود که وی را از بسیاری دیگر متمایز می‌ساخت. بر همین اساس بود که در مصاحبه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی خود مدام از حقوق همه‌ی محرومین دفاع می‌کرد و می‌گفت ما می‌خواهیم همه‌ی مردم افغانستان، از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان به حقوق خود برسند.

«هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند. حقوق حقه‌ی تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده و آن‌ها بتوانند متناسب با میزان حضور و نقش‌شان در جهاد چهارده ساله‌ی ضد روسی در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان سهم بگیرند. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است … ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم اما هیچ‌گا معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهر آمیز و توسل به جنگ برای تأمین آن نبوده‌ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود ولی هر گاه بر ما تجاوز شود و دیگران بخواهند مواضع طلبانه‌ی شان را بر ما تحمیل کنند آماده دفاع از مردم خود هستیم.» (مزاری ۱۳۷۳: ۶۹)

سید عبدالعظیم حسینی مزاری، که قبلا ذکرش رفت در بخش دیگری از خاطرات خود نقل می‌کند که در

شهید مزاری

جاودانه می‌ماند



حبیبالله فهیمی

اشاره

نوشته کم برگ و بار پیش‌رو نه شور شعر دارد نه شیرینی تحقیق، بلکه سیاه‌هی است که در نظم پریشان خویش می‌خواهد سرباشگر روشنایی‌ها باشد، و باتوان اندک خویش به تمنای محال آمده، سرآن دارد تا راز ماندگاری یکی از مردان بزرگ تاریخ معاصر افغانستان را با استمداد و استناد به چند سنت الهی تبیین کند. در این گلگشت و تماشای کوتاه شاید نتوانیم در انجام احباب را آنطوری که باید یگ دامن گل هدیه آرم، که من دیگر به پایان نیاندیشم همین تماشا زیبا است. به دیگرسخن این نوشته را عزم بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که راستی چرا مردی که نه رسانه‌ای از او تبلیغ می‌کند و نه طرحی که او در انداخت در راستای منافع و سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بود، با این همه هر سال افزون‌تر از پار هر کجایی از این عالم که هزاره‌ای قدم گذاشته بر مزار خاطرات خجسته و در محضر یاد مبارک او جشنواره‌ای از شور و شعور برپا می‌گردد. آیا حیرت‌انگیز نیست که دو و نیم دهه پس از خاموشی شمع وجودش مشعل یاد او بر بوم زمان فروزان تر از دیروز، می‌درخشد و خورشید وار روشنی بخش رواق ذهن و ضمیر ما گردیده، به جان رختوناک ما گرما و امید هدیه می‌کند. راستی راز جاودانگی و سرزندگی مزاری بزرگ در چیست؟.

آسمان امانت دار یاد اوست

اگر خردمندانه به عالم بنگریم با اندک توجه در می‌یابیم که نظم و سامان این جهان بر قوانین تَخلف‌ناپذیری استوار است که رعایت آن ها و گام نهادن در مسیر موافق با آن ها موجب سربلندی و سعادت فرد و جامعه و نادیده گرفتن آن ها موجب انحطاط و تباهی می‌گردد. در منابع دینی از این قوانین عام و نظم وجودی فراگیر که در عالم حاکم است به «سنت های الهی» یاد شده است. این سنت های تغییر ناپذیر خداوندی سبب می‌شود گام مردانی که در زندگی موافق این سنت ها گام برداشته نام و یاد شان بر تارک تاریخ و کتیبه‌ی آسمان نگاشته شود بطوری که گردش لیل و نهار و تغییر پیوسته فصل ها، یاد آنان را بالغ‌تر از پیش و خاطرات آنان زنده تر از پار جلوه‌گر سازد. برخی از اینگونه مردان پاکباز و سربلند تاریخ، در بعد کیهانی بسان ستارگان درخشان مسیر بشریت را چراغانی می‌کنند نظیر مردانی چون علی و حسین (

سال‌های ۱۳۴۷، در مدرسه‌ای در مزار شریف تحصیل می‌کردیم، مردم یک چهارم زکات را جمع کرده و برای مصرف طلاب در مدرسه انبار کرده بودند. با وجود این وضعیت معیشتی طلاب بسیار ناگوار بود، متولیان مدرسه حاضر نمی‌شدند، از آن انبار غله به مصرف طلبه‌ها برسانند. شهید مزاری، یک روز طلبه‌ها را جمع کرد و آنان را به اعتراض بر ضد مسئولین مدرسه فراخواند. همین حرف سبب شد که طلبه‌ها به انبار غله هجوم برده و از آن، هرکس به قدر نیاز خود بر دارد. (فیاض،، همان : ۳۶- ۳۷)

۴- هم‌نوایی با محرومین و مستمندان

هم‌نوایی با محرومین، فضیلتی است که هرکس افتخار آن را بدست نمی‌آورد. باید توجه داشت که حمایت از محرومین و افتخار فرو دست، با هم‌نوایی با این قشر، خیلی فرق دارد. هم‌نوایی به این معنا است که انسان خود را در سطح آن‌ها تنزل دهد، با آن‌ها حشر و نشر داشته‌باشد، مثل آن‌ها زندگی کند، با همان تلخی‌ها و سختی‌ها و مرارت‌ها و محرومیت‌ها. بلکه بالاتر از آن چنان در آن‌ها ذوب شود که گویی یکی از آن‌ها است. چنین کاری واقعاً هنر می‌خواهد و از هرکسی ساخته نیست. یکی از ویژگی‌های منحصر به‌فرد شهید مزاری همین ذوب شدن و یکی شدن با محرومین بود. همان‌گونه که علی (ع) چنان زندگی می‌کرد که از فرو دست‌ترین افراد جامعه، باز شناخته نمی‌شد. شهید مزاری نیز چنان زندگی خود را سامان داده بود و در برخورد‌ها و تعاملات خود، به نحوی رفتار می‌کرد که فرو دست‌ترین افراد جامعه وقتی او را می‌دیدند احساس خوشحالی و قوت قلب و احساس شخصیت و ارزشمندی می‌کردند. به عبارت دیگر نحوه‌ی برخورد شهید مزاری با فرو دستان به گونه‌ای بود که بعد از آن‌که شهید مزاری را می‌دیدند، از فقر و تهی دستی خود احساس شرم نمی‌کردند.

آقای ابراهیم زاده می‌گوید: پس از آن‌که با رهبر شهید در سال ۱۳۷۰ به بامیان رسیدیم ایشان به من اجازه داد تا به منطقه و به دیدار فامیل و خانواده بروم. پس ازمدتی برگشتم بامیان. در این سفر یکی از فامیل‌ها که مرد فقیری بود با من همراه شد. ایشان نیز در بامیان کاری داشت. من باید به مقر رهبر شهید می‌آمدم اما به نحوی مجبور شدم ایشان را نیز به همراه بیاورم. ولی به این دلیل که سرو وضع و لباس مناسبی نداشت، لباس‌هایش مندرس و سرو وضعش بسبب ژولیده و تا حدودی چرکین بود. شرمم شد او را داخل مقر رهبر شهید ببرم. لذا به او گفتم جلو مقر رهبر شهید منتظر باشد تا من کارم تمام شود و بیرون شوم. نزدیک ظهر بود، رهبر شهید در مقرش نبود. اندکی منتظر ماندم که صدایش از بیرون شنیده شد. دیدم با همان رفیق من با گرمی و مهربانی آن‌چنان حال و احوال می‌کند که گویی سال‌ها است با هم دوست هستند. بعد از مقداری حال و احوال و سئوال و جواب از دست ایشان گرفتم و گفتم که وقت نان چاشت است، بیا برویم باهم

نان بخوریم و امروز چاشت مهمان ما باش. گو این‌که رفیقم رویش نمی‌شد و خودش نیز از وارد شدن به داخل مقر رهبر شهید با آن سرو وضع ابا و شرم داشت. هر طوری بود، رهبر شهید از دستش گرفت و با خود به داخل آورد. وقتی داخل آمد و ما از جای خود بلند شدیم و به رهبر شهید احترام کردیم، تازه فهمید که عبدالعلی مزاری دبیر کل حزب وحدت همین مرد است. از رنگ و رخس پیدا بود که شرمش بیشتر شده است. لذا در کنارش نشست و با چنان صمیمیت، مهربانی و گرمایی با او صحبت می‌کرد و از او سئوال می‌پرسید از اوضاع منطقه، زندگی مردم و … که او نیز مجذوب شده بود و بدون توجه به اطراف و با تمام وجود در پوشش همان حجب و حیا و صفا و صمیمیت روستایی خود به سئوال‌های رهبر شهید پاسخ می‌داد. (عارفی، : ۷۲)

جمع‌بندی: زندگی و نحوه‌ی زیست مزاری، از تمام جهات، عین زندگی عین (ع) بود. مثل او در عین برخورداری از قدرت، ثروت و موقعت، زاهدانه و بی‌الایش زندگی کرد. مثل او به شخصیت و گوهر انسانی وجود خود ارزش قائل بود و هرگز حاضر نشد آن را در برابر چیزی معامله کند. مثل او با تمام اشکال و جلوه‌های ظلم مخالف بود. نه تنها ظلم را در حق مردم خود نمی‌پذیرفت؛ بلکه در حق هیچ قشر و گروهی نمی‌پذیرفت. مثل او زندگی خود را به گونه‌ای سامان داده بود که وقتی فرو دست‌ترین فرد جامعه، وی را می‌دید، احساس قوت قلب و ارزشمندی می‌کرد. برای هضم این نکته، باید شهید مزاری را در پس زمینه‌ی فرهنگی و تاریخی‌اش قرار داده و مطالعه کرد.

منابع

- دولت آبادی، . بصیر احمد. مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها. قم: بیتا، ۱۳۹۰.
- رضی، سید. نهج البلاغه : نامه ۳۳.
- سید ابن طاووس. الهوف علی قتلی الطفوف (تاریخ کر بلا). قم: جهان، بیتا.
- عارفی، مصاحبه با استاد بلاغی. قم، ۱۳۹۴.
- عارفی، . یوسف. مزاری بازتاب عینی آموزه‌های علوی (ویژه نامهی خورشید عدالت). قم: مجمع علمی – فرهنگی جنبش عدالتخواهی افغانستان، ۱۳۷۸.
- فیاض، . محمداسحاق. یاد گل سرخ (مجموعه خاطراتی از رهبر شهید). قم: دفتر نشر فرهنگ هزاره، ۱۳۹۳.
- قرائتی، . محسن. تفسیر نور، ۹ج. تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۸۳.
- مزاری، عبدالعلی. فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری در سالهای ۱۳۷۱-۱۳۷۲. قم: موسسه فرهنگی – تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳.
- مزاری، عبدالعلی. منشور برادری (مجموعه سخنرانیها، بیانیه‌ها و مصاحبه‌های رهبر شهید). کویت: نشر فرهنگ هزاره، ۱۹۹۳.
- مطهری، . مرتضی. مجموع آثار، ۱۸ج. تهران: صدرا، ۱۳۷۹.

شهید مزاری یک انسان مومن بود که در تراکم ظلمت ها مردم افغانستان را به روشنائی و نور دعوت می‌کرد. داعیه ی شهید مزاری یعنی دعوت به برابری و برادری، دعوت به تغییر مسیر بسوی عدل و داد، دقیقاً در امتداد دعوت انبیای الهی است. گمان نشود که تنها روزه، نماز، خمس و زکات و … ودر حقیقت انجام اعمال فردی که شخص در خلوت تنهایی خویش انجام می‌دهد، عمل صالح است. اگر نیک بنگریم ایستادگی در برابر ستم، قیام علیه استبداد، دفاع از حق مظلوم، و کوشش در راستای تحقق عدالت و قسط و مساوات در اجتماع انسانی، مصداق کامل‌تر و برتر عمل صالح است که تنها روان های خجسته و پاک و بلند نگر ضرورت آن را درک می‌کند.

آکنده از ستم افغانستان و در این پهنه‌ی به دور از داد، شهید مزاری وقتی می‌گوید: « ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم:

یکی رسمیت مذهب ما

دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند

سوم اینکه شیعه در تصمیم گیری شریک باشد» (احیای هویت، بی‌تا، ۱۰۳- ۱۰۴). اگر انصاف باشد و در فهم آموزه‌های اسلامی دچار کزاندیشی نباشیم اذعان می‌کنیم که این خواست های معقولانه دعوت انبیایی است و کوشش های شبانه روزی برای تحقق آن ها نیز مصداق کامل عمل صالح به شمار می آید. از این روست که تا عدالت و داد در اجتماع انسانی و در فرهنگ بشری از ارزش و مکانت برخوردار باشد، نام شهید مزاری برای مردمان سرزمین من الهام بخش دعوت انبیاء و دلیل راه عدالت خواهان خواهد ماند. یقین دارم پس از اینکه غبار انگیزی‌های ناشی از تعصّب و تحرّز فرو نشیند و نسل آگاه و دیگر پذیر به عرصه آید و سنجیده اندیشی در دیار ما رواج یابد، شخصیت و اندیشه شهید مزاری بیشتر از این امروز و هنوز، شکوفا خواهد شد. چرا چنین نشود نام بشکوه مردی که صدای او سرود آرزوهای ناکام و «مرثیه ی ناسرده» دل های دردمندان این وطن است.

چراغ افروز رواق سرنوشت ما

یکی از دیگر سنت های الهی که بر اساس آن می‌توان گفت یاد و خاطره‌ی شهید مزاری جاودان خواهد ماند، در این آیه بیان شده است: «ان الله لا یغفر ما یقوم حتی یغفروا ما یبغثون» (۱۱/۱۳) خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهد».

شهید مزاری هم در سخنان خود بارها به این آیه استناد می کرد و به این آیه کریمه تکیه و تاکید فراوان داشت و همه را به زندگی مطابق این سنّت خدایی فرا می‌خواند. آن شهید گرمای پس از فاجعه



افشار وقتی که می خواهد در باره این فاجعه سخن بگوید در طبعه‌ی سخنانش همین آیه را خوانده، پس از طرح مسایلی اینگونه توضیح می‌دهد: « خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه که خدمت شما تلاوت کردم، به عنوان یک سنّت الهی و خدایی _ که تغییر پذیر نیست- برای بشریت اعلام می‌کند و می‌گوید که ما سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهیم، مگر که آن قوم، خودش سرنوشت خود را تغییر بدهد. این مسئله برای تاریخ بشریت و مخصوصاً برای مردم ما بسیار جالب است.»(احیای هویت، بی‌تا، ۱۱۳). آیه مبارکه به یک سنت لایزال الهی اشاره دارد و می تواند آموزگار عبرت های شگفت‌ناک باشد، از آ یه شریفه بر می‌آید که سنت خداوندی در متن آفرینش و نفس الامر واقعیت های عالم بر این است که اگر مردمی خواهان تغییر در سرنوشت شان هستند، باید پیش از آن در پی دیگرگونی در اعتقاد و اخلاق و رفتار شان برآیند که اگر بتواند جان شان را دیگرسازند به بقین جهان شان دیگر خواهد شد، به دیگرسخن مطابق بینش قرآن کریم هرگونه تغییر آفاقی مسبوق به تغییر انفسی است. اگر مردمی خواستار عظمت ویزرگواری است باید برای تحقق مکارم اخلاق در وجود شان بکوشند و در عمل فضیلت‌ها را به افق زندگی گسترش‌دهند، تا سروری جهان را شایسته گردند. صد البته که این امر هوس راست نیابد به تمنی نشود.

از نگاه قرآن، برای داشتن جامعه دیندار و با فضیلت از شعار دینداری و دین شعاری هیچ کاری ساخته نیست بلکه استفاده ابزاری از مقدسات بیشتر گره در کار و کار درگیره می‌افگند، آنچه دراین مسیر ره می‌گشاید عمل است و بس. اگر غیر از این باشد یعنی تغییر انفسی افراد یک جامعه درجهت انحطاط و سقوط باشد و عملکرد آنان فضیلت ها را کم‌رنگ کند، چنین جامعه ناچار و ناگزیر محکوم به فنا است و ذلّت و انحطاط سرنوشت محتوم آن خواهد بود، علامه اقبال لاهوری محتوای آیه ی مورد نظر را چه زیبا در شعر ماندگار

ادامه در صفحه بعد

«خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشته به آن ملت سرو کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت» (اقبال، ۱۳۷۰، ۴۵۵).

همانطوری که پیش از این هم یاد آوری شد مطابق این سنت الهی تغییر انفسی بستر و گهواره تغییر آفاقی است. تغییر جهان از رهگذر تغییر جان میسر است باز به تعبیر اقبال «جان چو دیگر شد جهان دیگر شود». در تاریخ معاصر کشور بخصوص در پیوند با سرنوشت و سرگذشت مردم هزاره شهید مزاری آن جان تغییر یافته بود که توفیق یافت جهان هزاره را هم دیگر سازد. او با آتشفشان نهفته در روح بلندش آتشی در بیشه اندیشه‌ها فروخت و در واقع بنیانگذار عهد جدید در تاریخ هزاره‌ها شد. عهدی که دیگر نایستی هزاره بودن جرم باشد. به تعبیر جناب محمد اشرف غنی وی مسیر تاریخ را عوض کرد. مردی که اینگونه پاکبخته از خویش بدر آید و خودخواهی رها باشد و چنین کار کارستان بکند بطور طبیعی با آرزوها و رؤیاهای مردم هم‌سرنوشتش پیوند می‌خورد؛ ناگفته پیداست که هرگاه پدیده‌ای با عاطفه و احساس و خیال خلق آمیخته شود در یاد و خاطرات آنان به زندگی نامیرای خویش ادامه خواهد داد. بر اساس این سنت خدایی و نظر به رد پای آشکاری که شهید مزاری در فضای خود بر ریگزار زمان گذاشته به این زودی چراغ یاد او خاموش و فراموش نخواهد شد.

دولت حق پایدار است

خداوند متعال در آیه هفدهم سوره رعد به سنتی اشاره کرده است که بر اساس آن نیز می‌توان گفت شهید مزاری جاودانه خواهد ماند: «انزل من السماء ماءً فساللت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا و مما يوعدون عليه في النار ابتغاء حلية او متع زبد مثله، كذلك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض كذلك يضرب الله الامثال ۱۷/۱۳» خدا از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آن‌ها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرده؛ از آنچه (در کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید- خداوند- حق و باطل را چنین مثل می‌زند!- اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند- آب یا فلز خالص- در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».

خداوند کریم در این آیه با بیان تمثیلی و در قالب تشبیه معقول به محسوس حق را به خیر و منفعت مردمان دانسته، از ماندگاری آن خیر داده است. دلیل خیر و منفعت بودن حق این است که پاسخ حقیقی به خواسته‌ها و نیازمندی‌های اصیل انسان است و با سرشت حق جو و حقیقت خواه او متناسب و سازگار می‌باشد و انسان را به سر آب هدایت می‌کند، نه به مانند باطل که با حق نمایی‌ها انسان را در برهوت حیرت و سرگردانی به دنبال سراب بدواند. از دید قرآن انسان شاهکار خداوند در آفرینش است و در نهاد او گوهر خدایی به امانت گذاشته شده تا شایسته‌ی مقام جانشینی او در زمین گردد و به برکت این موهبت الهی تا وقتی که انسان‌ها امامتدار آن عهد پیشین بماند همواره طالب حق‌اند هرچند ممکن است در تشخیص مصداق حق و نیز انتخاب راه رسیدن به آن اشتباه بکنند. انسان در عین حال از خواسته‌ها و آرزوهای مختلف برخوردار گردیده تا در کشاکش میان آن‌ها اختیار، آزادی و انتخاب او معنادار گردد، از جمله خواسته‌های فطری برخاسته از بعد متعالی وجود او، خواست آزادی خواهی و عدالت طلبی است. در بینش قرآن آزادی و عدالت هم‌ریشه‌ی آب و آفتاب‌اند همانگونه که آب و آفتاب برای ادامه حیات موجودات زنده ضرورت دارد، آزادی و عدالت نیز به همان پایه برای بقاء جوامع ضروری است.

بنابراین هر که، انسان‌ها را در رسیدن به این دو فضیلت آزمانی دست گیرد، مورد تکریم است. انسان‌ها احترام به آنان را احترام به خود و آرمان انسانی خود می‌دانند، هر چند افرادی هادی به آزادی و عدالت در این راه پاکبازی و اخلاص بیشتر از خود نشان دهند، به همان پایه احترام شدید و بی‌شائبه و گاهی عشق سرکش انسان‌ها، نصیب آنان خواهد شد.

در نتیجه مطابق سنت‌های خدایی که یاد شد شهید مزاری جاودانه خواهد ماند و به تعبیر یکی از دانشمندان معاصر: «بازتاب مقاومت در راه احیای حق، چون انعکاس اشعه‌ی خورشید در آفاق، در مرزهای شب و روز نمودار می‌گردد، و در ذات گیتی پایدار می‌ماند» (حکیمی، ۱۳۸۴، ۲۱).

سلام بر او و بر همه‌ی شهیدان راه حق و فضیلت.

منابع:

- قرآن کریم.
- اقبال لاهوری، محمد، دیوان شعر، تهران، نشر کتابخانه سنایی، ۱۳۷۰.
- حکیمی، محمدرضا، حماسه‌ی غدیر، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۴.
- مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، بی‌جا، انتشارات امیری، بی‌تا.

شرایط و بایسته‌های صلح پایدار

از نظر رهبر شهید مزاری (ره)



یوسف عارفی

اشاره

رهبر شهید مزاری نسبت به تاریخ افغانستان، مناسبات قدرت و جریان‌های سیاسی کشور، آگاهی بی‌نظیر و بصیرت عمیق داشت. این آگاهی‌ها و بصیرت‌ها به اندیشه او عمق و کارایی و به سخنانش ژرفای علمی و کارایی عملی داده است، اندیشه ایشان منسجم و سخنانش در عین سادگی و صمیمیت، وزین، حساب شده و عالمانه است. برای اینکه سخن در موضوع «صلح پایدار از دیدگاه رهبر شهید»، سمت و سوی روشن یابد و بتوانیم به یک صورت‌بندی منسجم از دیدگاه رهبر شهید در این موضوع برسیم، ناگزیریم قبل از هر چیزی، نظر ایشان راجع به عوامل درگیری‌ها و گسست‌ها در کشور را به دست دهیم؛ زیرا اندیشه صلح، معطوف به عوامل جنگ و متناسب با آن شکل می‌گیرد و بر اساس آنچه خواهد آمد در سخنان رهبر شهید، میان آنچه که «عوامل درگیری» در کشور دانسته می‌شود و «صلح پایدار» ارتباط وجود دارد و به نحوی، تحقق صلح پایدار مربوط و معلق به رفع عوامل درگیری‌ها می‌شود. چنانکه میان «صلح پایدار» و «عوامل درگیری‌ها» از یکسو، و طرح ایشان راجع به «ساختار نظام سیاسی» از سوی دیگر، نسبت خاصی برقرار است، به این معنا که این طرح معطوف به آن عوامل و در جهت تضمین و تأمین صلح پایدار اندیشیده شده است. با این اوصاف اولین گام برای بررسی موضوع «صلح پایدار» از منظر رهبر شهید، پرسش از عوامل درگیری‌ها از این منظر و در این نگرش است.

علل اصلی مشکلات در کشور از دید رهبر شهید

رهبر شهید درگیری‌ها در افغانستان را معلول عوامل ذیل می‌داند:

۱. **انحصار طلبی:** اگر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی باشد، همانگونه که ایستارها و ارزش‌های افراد بر اعمال آن‌ها اثر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی حاکم بر یک کشور، نیز بر رفتار شهروندان و رهبران سیاسی آن کشور تأثیر می‌گذارد. (الموند ۱۳۷۵) براین اساس، نظام سیاسی، ساختار و فرایندهای آن تحت تأثیر فرهنگ سیاسی است و این فرهنگ، در شکل‌دهی رفتارهای سیاسی تمام بخش‌های جامعه، نقش آفرین است. در کشوری متکثر از نظر قومی و فرهنگی، اگر فرهنگ سیاسی بر اساس ارزش‌ها، ایستارها و احساسات قبیله شکل گرفته باشد، مسلمان، نهاده‌ها و رفتارهای سیاسی نیز بر این اساس شکل می‌گیرد. حداقل این فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و شکل‌دهی رفتارهای سیاسی مردم نقش آفرین است. به رفتارها و نهادهای سیاسی سمت و جهت مطابق و متناسب با ارزش‌ها، باورها و احساسات قوم و قبیله می‌دهد. در این وضعیت و در چنین میراث نهادی و فرهنگی امکان پذیرش تکثر، بسیار اندک و تقریباً صفر است. اساساً، نطفه فرهنگ سیاسی قومی- قبیله‌ای بر عدم پذیرش تکثر بسته می‌شود و بر اقتدار قوم و قبیله و محوریت قبیله تأکید دارد. این همان چیزی است که «انحصار» نامیده می‌شود و به این معنا است که عده‌ای برای خود حق ویژه‌ای در حاکمیت و تسلط بر مقدرات مردم قایل می‌شوند و خود را برتر از دیگران تصویر و تصور می‌کنند.

فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، سرشت مبتنی بر ایدئولوژی قومی قبیله‌ای داشت، انحصار طلبی در آن نهادینه شده بود، از همین‌رو، زوال انحصار خاندانی آل یحی به انحصار ایدئولوژیکی خلق و پرچم و سپس انحصار ایدئولوژیکی اخوانی- قبیله‌ای مجاهدین، منتهی گردید. حتی «دین»، «خدا» و «جهاد» نیز تبدیل به ابزاری برای تکمیل دایره انحصار و ترویج فرهنگ سیاسی قبیله‌ای شد. تشدید و باز تولید «ایدئولوژی قومی» و «تمامیت‌خواهی» همان چیزی بود که بحران را تشدید و اختلافات را تعمیق نمود. جنگ‌های داخلی و نزاع‌های گسترده قومی- نژادی در کشور پس از پیروزی مجاهدین، فرآورده تشدید و باز تولید «ایدئولوژی قومی»، «انحصار» و «تمامیت‌خواهی» گروه‌های مجاهد است. این، آن چیزی بود که معضلات فراگیر سیاسی، جنگ‌های متعدد و خانمان برانداز و چرخه‌ی اهریمنانه‌ی خشونت‌های قومی- نژادی را عمیق و توسعه بخشید و رفتارهای شرارت‌بار و خشن را به شکل غیر قابل‌تصوری افزایش داد. با این وضع و حال است که رهبر شهید انحصار طلبی‌ها را عامل همه اختلافات و درگیری‌ها معرفی می‌کند: «تنها مسئله‌ای که در افغانستان باعث اختلافات و درگیری‌ها شده است انحصار طلبی‌ها و عدم پذیرش یکدیگر است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۲۲۵) و آن را عامل تمام فجایع می‌داند: «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور؛ انحصار طلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۷)

۲. **وجود تبعیض و استبداد:** در جای که انحصار باشد، وجود تبعیض و استبداد حتمی است. اساساً، تبعیض و استبداد، مولود انحصار است و فرهنگ سیاسی مبتنی بر انحصار، روی پایه‌های تبعیض و استبداد استوار شده است. به عبارت دیگر، تبعیض و استبداد محصول فرهنگ سیاسی مبتنی بر انحصار است و در هر جای که انحصار باشد، به طور قطع تبعیض و استبداد نیز وجود دارد. «در گذشته مردم ما از یک محرومیت تاریخی رنج می‌برده و در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی بر آن‌ها ستم روا داشته شده است و انواع گوناگون تبعیض و مظالم وجود داشته است که همه آن‌ها نتیجه حکومت قبیله‌ای و سیستم انحصاری قدرت بوده است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۱۰۲)

۳. **بنیادی ترین نیاز کشور**

رهبر شهید معطوف به درک عمیقی که از شرایط و اوضاع کشور داشت و با در نظر گرفتن مشکلاتی که این عوامل بر کشور و مردم تحمیل کرده بود، «صلح» مطرح کرد و آن را بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین نیاز کشور دانست: «یگانگی چیزی که مردم افغانستان بعد از ۱۴ سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند صلح و آرامش است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۷۴) حال، سوال این است، صلحی که از نظر رهبر شهید، بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین نیاز کشور است، چه نوعی صلحی است؟

مفهوم و سطوح صلح:

صلح، ضد جنگ و واقعیتی است که تحقق آن در گرو فراهم آوردن شرایط و تمهیدات خاص در جامعه است به نحوی که تمام افراد و گروه‌های اجتماعی بتوانند به صورت مسالمت آمیز در کنار هم زندگی کنند و اهداف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را به سهولت و بدون توسل به ابزار خشونت‌آمیز، تعقیب نمایند.

مفهوم صلح، از مفاهیم عقلی و واقعیتی تا حدودی



۱۵

روزه‌ی مناسبت میت و همچنین سایه‌اشید و صرت علی استاد عبدالمولی مزاری



پنج‌شنبه ۲۲ خوت ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره نوزدهم

مجادله‌آمیز و بحث‌برانگیز است. صورت مطلق صلح وقتی تحقق می‌یابد که از ضد خودش، یعنی «جنگ» رها شود. این در حالی است که در این عالم، صلح پیوسته همراه «جنگ» بوده و همیشه نسبی است. هرچند که در پی دور کردن جنگ از قلمرو خویش است. (فلسفی ۱۳۹۰، ۱۰)

۱. معادل امنیت:

در یک سطح، صلح معادلی برای امنیت در روابط قدرت یا نبود خشونت آشکار منظور می‌شود. معمولاً در دوران جنگ تلقی عمومی از صلح، نبود درگیری مستقیم نظامی میان قوت‌های درگیر است.

۲. همدلی، تفاهم و یگانگی

در سطح دیگر، صلح به معنای همدلی، تفاهم، یگانگی و به‌طور کلی موازنه‌ی منافع متعارض و استعدادهای متفاوت است. (فلسفی ۱۳۹۰، ۱۰)

صلح پایدار از نظر رهبر شهید

صلحی که رهبر شهید از آن سخن می‌گفت و تحقق آن را تعقیب می‌کرد، صلح در سطح دوم بود: «راه ایجاد صلح و امنیت در کشور احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملیت‌های با هم برادر و کسب رضایت تمام قوت‌ها است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۷۴) او به دنبال «تأمین عدالت اجتماعی» و ایجاد فضای در کشور بود که همه اقوام با تفاهم و همدلی (صلح)، برادرار زندگی کنند: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردید خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۶۸) این سخنان ایده و نگرش اصلی رهبر شهید در موضوع صلح را به خوبی بازتاب می‌دهد. او خواهان صلحی بود که از رهگذر «حقوق حقوق اقلیت‌ها»، «تأمین عدالت» و «برابری» می‌گذرد و به توسعه عدالت اجتماعی و ریشه‌کن شدن ساخت سیاسی انحصار و افزون‌خواهی منتهی می‌شود.

رهبر شهید به «عدالت اجتماعی» و «صلح» به عنوان دو واقعیت متعامل و مرتبط می‌نگرد. از نظر او، صلح بدون عدالت اجتماعی، نشدنی و یا حداقل ناپایدار و ناکافی است و توسعه عدالت اجتماعی، به عنوان حقیقتی که ضامن تعادل وضعیت است و می‌تواند شرایط و زمینه‌هایی را فراهم آورد که در آن همه مردم از حقوق حقه خود بهره مند گردند و با تفاهم و هم‌پذیری زندگی کنند، نیازمند وجود صلح است. از همین‌رو، در سخنان او، «تأمین عدالت» و «احترام به حقوق همدیگر» به عنوان مؤلفه‌های بنیادین تأمین صلح و پایه‌هایی دانسته شده است که صلح پایدار روی آن‌ها استوار می‌شود: «تا وقتی که حقوق ملیت‌های مسلمان کشور، تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی‌گردد. اینکه یک حزب یا یک ملیت، سر دیگران حکومت کرده و بر آنان زور بگوید دوران‌ش گذشته است و باید همه احزاب، این حقیقت را درک کنند که تنها با تفاهم و احترام به حقوق یکدیگر، می‌توان بحران کنونی را مهار نمود، یک حکومت مردمی و اسلامی به وجود آورد.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۶) از این منظر، زندگی افراد و اقوام ساکن در کشور به هم پیوسته و با هم مرتبط است. زندگی ما با زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد و زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی اقوام دیگر ساکن کشور پیوسته است، گویی زندگی تمام اقوام ساکن در کشور با رشته‌ای نامرئی به یکدیگر وابسته است. آنچه که به این زندگی‌ها امنیت و آرامش می‌دهد، سختی‌ها را آسان و مشکلات را رفع می‌کند و به آسایش و رفاه منتهی می‌شود، فقط «عدالت» و «احترام به حقوق همدیگر» و به تعبیری، «برابری» و «برادری» است. گذشت زمان و واقعیت‌های این کشور نیز به ما آموخت که حقیقت چیزی جز این نیست.

آنچه که رهبر شهید به آن اعتقاد داشت و برای تحقق آن تلاش و اصرار می‌کرد، این بود که اقوام و فرهنگ‌های مختلف در کشور، در مسیر تعامل انسانی قرار گیرند و از انحصار طلبی که هم غیراخلاقی و هم خطرناک است دست بردارند و ضمن بازشناسی واقعیت‌های کشور و خودداری از «برتری طلبی» و «تمامیت‌خواهی»، روی تقویت «روابط دوستانه» میان اقوام و ایجاد فضای که «برابری»، «همدلی» و «تفاهم» در مناسبات اقوام را نتیجه دهد، متمرکز شوند: «ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها باینند در این مملکت برادرار زندگی کنند و هرکس به حقوقشان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد.» (جاوید، بی‌تا: ۶۶) در دیدگاه رهبر شهید، دست‌یابی به صلح، منحصرراً از راه کنار نهادن یک‌سویگری‌ها، تمامیت‌خواهی و احترام به حقوق همدیگر، امکان پذیر است. در این نگرش، با نوعی جامعه‌ی کلان و متکثر قومی یا به مفهوم فلسفی‌تر «حیث‌های التفاتی جمعی» مواجه‌ایم که به شدت و جدت انحصار طلبی‌های قومی و مذهبی را نفی می‌کند و خواستار عدالت اجتماعی، تأمین حقوق اقلیت‌ها، تفاهم و پذیرش همدیگر است: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سر نوشت سیاسی‌شان هستیم.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۲)

عدالت اجتماعی و صلح در جهان تفاوت‌های قومی مذهبی

عدالت اجتماعی، در جهان تفاوت‌های قومی و مذهبی، برابری و مساوات حقیقی و مبتنی بر توازن میان گروه‌های قومی و مذهبی و جریان‌های





ادامه از صفحه قبل

سیاسی است، به نحوی که افراد و گروه‌های قومی و سیاسی از حقوق برابر سیاسی، شهروندی و فرصت‌های برابر اجتماعی برخوردار می‌شوند. به طور قطع صلح در این سطح، صرفا ترک مخاصمه و به تعلیق در آوردن دشمنی‌ها نیست، بلکه ایجاد همدلی، تفاهم، یگانگی و خط پایان کشیدن به تمام دشمنی‌ها است. در این سطح از صلح است که امکان آشتی فرهنگ‌های متفاوت و باورهای فرهنگی گوناگون، یعنی همان چیزی که رهبر شهید «برادری» تعبیر می‌کند، فراهم می‌شود و حس تحمل و حفظ حرمت به دیگران از ارزش فرهنگی تبدیل می‌شود.

در افغانستان، تفاوت‌های فرهنگی(قومی- مذهبی) و اختلافات سیاسی از آماده‌ترین زمینه‌های جنگ و درگیری بوده است. همانگونه که نبود عدالت، به ویژه عدالت اجتماعی و سوء استفاده از اختلافات قومی و مذهبی از ریشه‌های اصلی تشدید جنگ و تعمیق فاصله‌ها است. چنانکه بسیاری از جنگ‌ها، در زمانی اتفاق افتاده است که برای دست یافتن به حقوق برابر سیاسی و اجتماعی و از میان برداشتن انحصار و تبعیض، چاره‌ای جز جنگ نبوده است، به این معنا که سیستم انحصار و تبعیض آن قدر شدید و غلیظ بوده است که برای احقاق حق، چاره‌ای جز شکستن انحصار و اقدام مسلحانه در برابر آن نبوده است. صلح در چنین فضایی، اگر در سطح ترک مخاصمه و به تعلیق در آوردن دشمنی‌ها باشد، در واقع صلح نیست؛ زیرا هر لحظه ممکن است آتش جنگ زبانه کشد و همه چیز و همه کس را نابود کند یا با خطر مواجه سازد. در این وضعیت، صلحی کارساز و کارآمد است که همراه با ایجاد همدلی، تفاهم، یگانگی و خط پایان کشیدن به تمام دشمنی‌ها باشد.

صلح در این سطح است که می‌تواند پایدار و امکانی برای توسعه «عدالت اجتماعی» در کشور باشد و زمینه را برای پیشرفت و توسعه فراهم سازد. رهبر شهید چنین صلحی را از نیازهای اساسی و بنیادین کشور می‌داند؛ زیرا صلحی که رهاوردش ثبات و امنیت پایدار است و به توسعه عدالت

اجتماعی و پیشرفت کشور در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی منتهی می‌شود، بدون هیچ تردیدی از نیازهای بنیادی کشور است. پیگیری صلح به عنوان معادلی برای امنیت در روابط قدرت و نبود «خشونت آشکار» گرچند ممکن است به طور موقت آتش درگیری‌های مسلحانه را خاموش سازد اما گره‌گشای مشکلات کشور نیست و نمی‌تواند پایدار باشد. فلذا دسترسی به این سطح از صلح، کارآمدی چندانی برای رونق مناسبات مسالمت‌آمیز و ایجاد همدلی میان گروه‌های اجتماعی ندارد و نمی‌تواند ثبات و امنیت پایدار را برای یک کشور متکثر از نظر قومی فرهنگی به ارمنان آورد و به عنوان یک نیاز بنیادین مطرح باشد.

طرح سیاسی رهبر شهید برای تأمین صلح پایدار (ساختار سیاسی پیشنهادی رهبر شهید)

در دوره معاصر دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در سراسر جهان در حال گسترش و ایدئولوژی دموکراسی به عنوان ایدئولوژی ایده‌آل حکومت‌گری در عرصه جهانی یکه تاز است. اما در افغانستان چند پاره و درگیر جنگ به دلایلی که در ذیل می‌آید، دموکراسی به معنای «حکومت اکثریت»، نمی‌توانست عدالت را تأمین و صلح را تضمین نماید:

۱. دموکراسی به معنای «حکومت اکثریت» نظام سیاسی‌ای است که بر «رأیت» استوار است، در حالی که در افغانستان فرهنگ سیاسی انحصار و حاکمیت قبیله‌ای، اساسا رقابت‌های سیاسی را برمی‌تافت و چنین چیزی امری ناپسند تلقی می‌شده؛ زیرا قدرت و حکومت را حق انحصاری قوم و قبیله می‌دید. درگیری‌ها عمدتا به جهت تصاحب انحصاری قدرت بود. مسلما در چنین فضای سخن از رقابت برای تصاحب قدرت، دست درازی به حق تلقی می‌شود و هزینه‌های سنگینی را موجب می‌گردد.

۲. در کشورهای درگیر جنگ و چند پاره از نظر قومی فرهنگی، به ویژه اگر جنگ‌ها قومی باشد، به دلیل نفرت‌ها و بدگمانی‌های که جنگ تولید می‌کند، زمینه رقابت میان اقوام و قبایل فراهم نیست؛ زیرا رقابت، ممکن است همکاری‌ها و هم‌سویی میان اقوام، مذاهب و قبایل را با دشواری مواجه سازد و با تعمیق شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی، امکان صلح را تقلیل دهد و مانع ایجاد یک نظام بانبات گردد.

۳. از همه مهم‌تر، دموکراسی به معنای «حکومت اکثریت» در کشورهای چند قومی، نمی‌تواند عدالت اجتماعی را تضمین کند و راه مطمئن برای تأمین حقوق اقلیت‌های قومی مذهبی باشد؛ زیرا در چنین نظام سیاسی‌ای باز هم قوم برخوردار از اکثریت نسبی، با امکان‌ها و راه‌های که دموکراسی به این معنا در اختیارشان قرار می‌دهد، می‌تواند سلطه‌اش را حفظ کند و مانع دست‌یافتن اقلیت‌ها قومی مذهبی به حقوق‌شان شود.

رهبر شهید، با تظنن به این واقعیت‌ها، طرحی را برای ساختار سیاسی ارائه می‌کند که عدالت اجتماعی را نتیجه دهد و از رهگذر تأمین عدالت اجتماعی به

صلح پایدار و ثبات در کشور منتهی شود، به این معنا که نظام سیاسی به نحوی ساخت یابد که به طور آشکار نتیجه و ره آوردش صلح پایدار و تأمین حقوق تمام ملیت‌های ساکن کشور باشد.

بنابراین، طرح رهبر شهید برای ساختار نظام سیاسی، نوعی تلاش برای «تأمین عدالت» و تضمین «صلح پایدار» در کشور است و ستیزی با انحصار، تبعیض و استبداد را در خود مستتر دارد: «هر ملیتی به‌تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۲۵-۲۶) و : «در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهیم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۲۴) و : «ما می‌خواهیم که کلیه ملیت‌های مسلمان این سرزمین، هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده کشور، سازمان‌دهی شود.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۴۵)

از کنار هم گذاشتن این سخنان و جملات آنچه که به دست می‌آید «ساختار سیاسی تسهیمی» است. در این ساختار سیاسی، چنانکه در سخنان رهبر شهید انعکاس یافته است، بر «مشارکت» و «برابری» به عنوان دو امر به هم پیوسته تأکید می‌شود؛ زیرا بدون برابری، مشارکت کامل امکان وقوع ندارد. باید شرائط و زمینه‌های برابر برای همه‌ی افراد و اقوام ایجاد شود تا بتوانند به صورت مساوی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت نمایند و از منابع عمومی بهره‌مند گردند. برابری، آزادی و عدالت از اصول و بنیان‌های این ساختار سیاسی است. به طور کلی، ساختار سیاسی تسهیمی بر محور «سازش»، «تفاهم»، «مشارکت» و «همکاری» اقوام مختلف در یک ساختار فراگیر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گیرد و برای ایجاد ثبات در کشور های چند پارچه از نظر قومی مذهبی و جلوگیری از استبداد اکثریت عملی‌ترین و بهترین ساختار است. این همان چیزی است که در تعبیرات آکادمیک به دموکراسی «چند قومی (توافقی)» تعبیر می‌شود.

دموکراسی چند قومی (توافقی)

دموکراسی توافقی، نوعی از دموکراسی است که از یک سو تضمین کننده‌ی تقسیم قدرت در جوامع چند پارچه است و از سوی دیگر، مانع تمامیت‌خواهی اکثریت می‌گردد. معمولا دموکراسی توافقی را بهترین ساختار سیاسی برای برقراری یک نظام سیاسی با ثبات در کشورهای متکثر از نظر قومی فرهنگی و درگیر جنگ می‌دانند. چنانکه بهترین شیوه جلوگیری از استبداد اکثریت است. دموکراسی قومی یک دموکراسی دولایه می‌باشد. لایه‌ی اول بر محور سازش و تفاهم و مشارکت و همکاری اقوام مختلف در یک ساختار فراگیر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، می‌چرخد و لایه‌ی دوم تفاهم، مشارکت و همکاری میان افراد، اقشار، گروه‌ها و احزاب و تنظیم‌های قومی در سطح قومی را در برمی‌گیرد. از این‌منظر قدرت به‌مثابه‌ی عنصر محوری در امر

مزاری که از پشت عینک آزادی و عقلانیت به آن نگریسته می‌شود مزاری اصیل است.

از این حیث مزاری در سپهر سیاست تک و تنها ایستاده است. امروزها کم‌تر

سیاست‌مداری پیدا می‌شود که دغدغه‌اش

مثل دغدغه‌های مزاری باشد. حتا همان

کسانی که خود را میراث‌دار مزاری و ادامه

دهنده راه او می‌دانند نیز به شدت از مزاری

فاصله گرفته اند.

سیاست در یک جامعه‌ی کثیرالقومی صرفاً مسأله‌ی رابطه میان اقوام مختلف نیست بلکه مسأله‌ی داخلی اقوام نیز می‌باشد.

زمینه‌ها و بایسته‌های سیاسی صلح پایدار در نگاه رهبر شهید

بر اساس جملات که از رهبر شهید نقل شد، در دیدگاه رهبر شهید، کارکرد اصلی نهاد سیاست، تمهید زندگی مسالمت آمیز و شکل دادن فضای آکنده از تفاهم و هم‌پذیری در کشور است؛ از همین‌رو، دولت و جریان‌های سیاسی تأثیرگذار مؤظفانند با تکیه بر قانون ، جهت ایجاد صلح و آشتی پایدار میان گروه‌های قومی و مذهبی و جریان‌های سیاسی و همگانی ساختن حسن تحمل و حفظ حرمت و احترام به دیگران، زمینه‌های ذیل را آماده سازند:

تعهد و پایبندی به برابری وضعیت‌ها و فرصت‌ها؛

پرهیز از سیاست‌گذاری‌های تبعیض گرایانه و انحصار گرایانه در توزیع امکانات و امتیازات؛

اجتناب از سیاست گذاری‌های تنش زا در روابط و مناسبات بین اقوام؛

پایبندی به فرایند سیاسی جامع و مشارکتی؛

پایبندی به عدم خشونت و اعتقاد به اینکه اختلافات را می‌توان با صلح و روندهای تعاملاتنه حل کرد؛

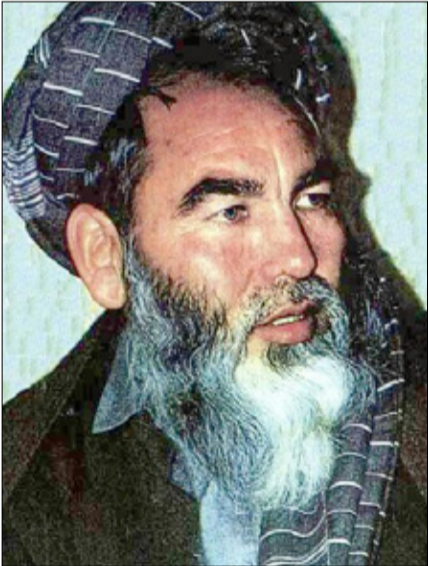
اجتناب و جلوگیری از تبلیغات تنش‌آفرین میان گروه‌های قومی و مذهبی؛

اجرای یکسان و عادلانه قانون در حق همه گروه‌های اجتماعی؛

التزام و پایبندی در همه سطوح به قوانین و منافع کشور.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظر رهبر شهید در باب صلح پایدار معطوف به عوامل درگیری شکل گرفته است و کاملا با آن مرتبط است. از نظر ایشان آنچه که منازعات و درگیری‌ها در افغانستان را موجب شده است، تمامیت‌خواهی و انحصار طلبی از یکسو و تبعیض و استبداد از سوی دیگر است. فلذا برای تحقق صلح، خصوصا صلح پایدار باید این عوامل رفع شود و رفع این عوامل فقط از طریق «تأمین عدالت» و «تأمین حقوق اقوام» ممکن و میسر می‌شود. چنانکه عدالت و حقوق اقوام در صورتی تأمین می‌شوند که «نظام یاسی» را «ساختار سیاسی تسهیمی» شکل دهد. از این منظر، وجود «عدالت» و وجود «احترام اقوام به حقوق همدیگر»، زمینه‌ساز تعامل انسانی و «برادری» میان اقوام می‌شود و شکل‌گیری روابط دوستانه و تعاملات انسانی میان اقوام، صلح به معنای همدلی، تفاهم و یگانگی در کشور را نتیجه می‌دهد. رهبر شهید، برای تحقق عدالت و تأمین حقوق اقوام که از پایه‌های اساسی شکل‌گیری صلح پایدار است، ساختار سیاسی تسهیمی را پیشنهاد می‌کند و از نظر ایشان این ساختار در شرایط اجتماعی و فرهنگی افغانستان مناسب‌ترین راه برای تأمین عدالت و حقوق اقوام است.



عباس اسدیان

تاریخ معاصر افغانستان تاریخ خشونت و حق‌تلفی است. بر کسی پوشیده نیست که خشونت و یرانی بخشی بزرگی از تاریخ افغانستان را به خود اختصاص داده، حتا می‌شود گفت تاریخ معاصر افغانستان سراسر ویرانی است. از این رو می‌توان ادعا کرد که افغانستان کشوری است که در چرخه باطل خشونت گیر مانده است.

فریدریش هگل (فیلسوف نام‌ه‌ار آلمانی) بر این باور بود که تاریخ به گونه‌ای حرکت می‌کند که نهایتاً به تحقق «عقلانیت» و «آزادی» منجر می‌شود. البته که او به آسانی به این دیدگاه دست نیافته بود، بلکه دیدگاه او حاصل یک عمر تلاش، کوشش و تحقیق در متون تاریخی و فلسفه بود. این دیدگاه بیان می‌کند که به هر اندازه که تاریخ به جلو حرکت کند به همان اندازه به «آزادی» و «عقلانیت» نزدیک می‌شود تا این‌که نهایتا به تحقق آزادی و عقلانیت منجر شود. از طرف دیگر هگل ادعا می‌کرد که شرق تاریخ ندارد، و یا حداقل آن معنایی را که او از تاریخ منظور داشت، در شرق قابل حصول نیست. اما واقعیت امر این است که هر کشور و سرزمینی از خود دارای تاریخ و هویت است. ملت و کشوری را نمی‌توان بدون تاریخ در نظر گرفت. اگر بعضی موارد این بحث از پشتوانه نظری فلسفه هگل برخوردار است ناگفته پیداست که افغانستان را دارای تاریخی در نظر گرفته است.

به تاریخ افغانستان بر می‌گردیم، مشخصاً تاریخ معاصر افغانستان را در نظر می‌گیریم. افغانستان امروزی و با این جغرافیای خاص از حدود نزدیک به سه قرن قبل شکل گرفته است؛ زمانی که صابر شاه کابلی نشانه‌ای پادشاهی را به سر احمد شاه ابدالی گذاشت. مسیر تاریخ افغانستان از همین محدوده زمانی به بعد را به صورت اجمالی مرور می‌کنیم: احمدشاه سلطنت خود را در جنگ و لشکرکشی به آخر می‌رساند، پسرانش در جنگ بین خود و سلاطین دیگر حکومت‌شان را به آخر می‌رسانند، زمانی که قدرت از خاندان احمدشاه ابدالی به خانواده دیگر انتقال پیدا می‌کند بازهم همه در جنگ و ویرانی حکومت‌شان را به





پنج‌شنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره نوزدهم

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه

مدیر مسئول: حسن رضا خاوری

معاون مدیر مسئول: عباس اسدیان ۶۹۴۲۹ ۷۷۳۴۰

سرمدیر: علی جوادی * مدیر اجرایی: واثق حسینی ۸۷۸۱ ۷۷۹۲۰
هیئت تحریریه: محمد سرور جوادی، عبدالرحیم اخلاقی، انور رحیمی،
جواد فلسفی، محمد علم عرفانی، صغرا عطایی و هادی باهنر
ویراستار: آرزو رضایی * صفحه‌آرا: نسیم وکیلانی
دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روبروی مسجد رسالت
مراکز توزیع: بامیان، کابل، بلخ، هرات، پروان، غزنی، غور و دایکندی
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰ افغانی



پرونده‌ی به مناسبت بیست و پنجمین سالید عروج خونین شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

خودمان، یعنی رهبری از جنس مردم. (۳) اعتماد به توانایی‌ها و امکان‌هایی که باید از طریق مبارزه ابداع و کسب کرد. (ج) اتحاد: مزاری ستم‌دیدگان پراکنده را وحدت بخشید و قدرت‌ها و توانایی‌های آن‌ها را تحت نظم بی‌سابقه‌ای سازماندهی کرد؛ مانند: (۱) همبستگی ستم‌دیدگان؛ (۲) اتحاد اقوام محروم؛ (۳) طرح وحدت ملی برای اولین بار در افغانستان، و پروژه‌ی مشارکت فراگیر اقوام و تمام اتباع افغانستان جهت ساختن یک نظام سیاسی مردمی و عادلانه.

دوم) مردم و هنر حضور

حضور در سیاست و خواست مشارکت یک امر ساده نیست بل پیچیده و پر از ظرافت‌های خاص است که می‌توان از مفهوم هنر حضور استفاده کرد. تجهیز مردم به هنر حضور کار اندکی نیست و در زمان کوتاه حاصل نمی‌شود. مزاری چندین دهه در این راستا کوشش کرد. فعالیت‌های فرهنگی او همگی تجهیز مردم به سلاح آگاهی و هنر حضور بود و با تکیه بر همین هنر وارد عرصه سیاسی و عدالت‌خواهی شد. او سال‌های سال روی اعاده‌ی توانایی‌های مردمی کار کرد از خلال دو مسأله‌ی پرورش عقلانیت سیاسی و عاملیت جمعی.

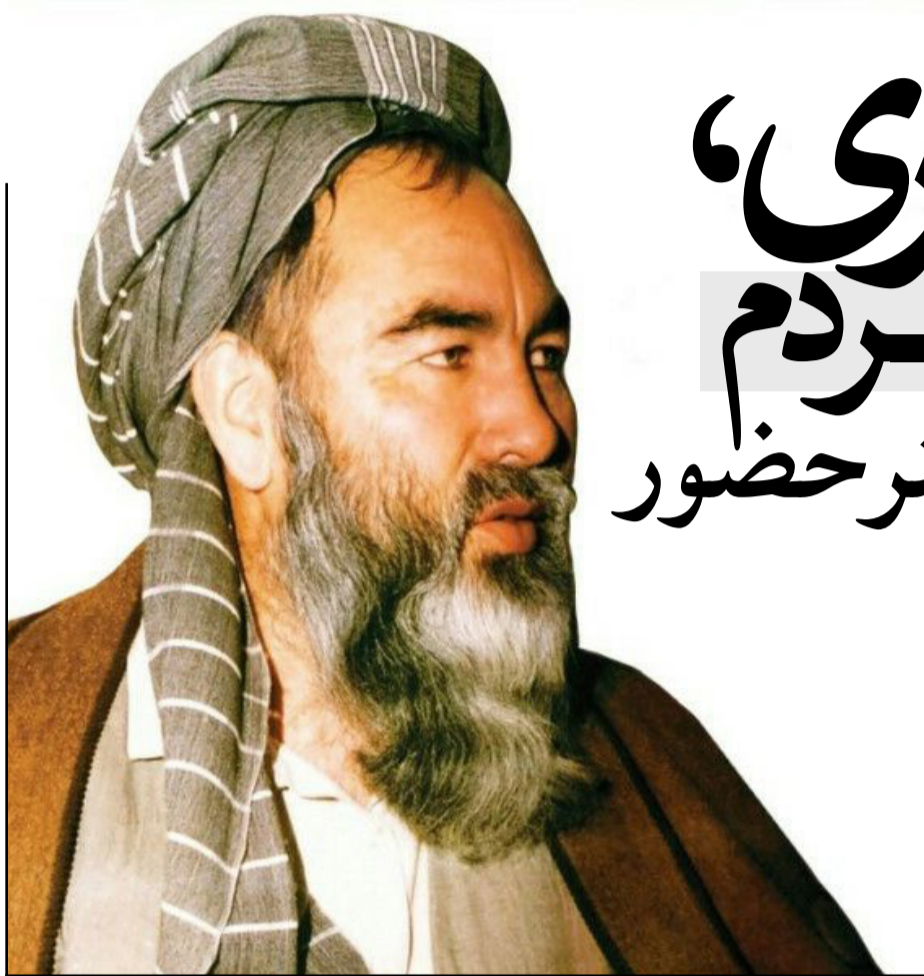
۱-۲) عقلانیت جمعی: آگاهی و بیداری سیاسی

قرن‌ها انحطاط و استبداد توانایی‌های مردمی را از بین برده بود. وضعیت قربانی و شرایط افغانستان باعث تسریع زوال توانایی‌های مردمی شده بود. منطقه آستان حوادث و انقلاب و بیداری مردم شده بود. ضرورت‌های حیاتی متعددی در کار است که توانایی‌های سیاسی مردم و بیداری آنان باید بر عقلانیت مبتنی شود. مانند: (۱) حفظ توانایی‌های مردمی امید و اعتماد و اتحاد؛ (۲) هماهنگی توانایی‌های نفسانی و درونی با منافع عمومی و مصالح مشترک تمام شهروندان؛ (۳) انسجام نیروهای سیاسی و امکان وحدت فراگیر آن‌ها، به‌خصوص حول قانون اساسی؛ (۴) تقویت و تثبیت وضعیت صلح شکننده ناشی از وحدت ملی؛ (۵) درک اهمیت حیاتی قانون اساسی و ارزش‌ها و حقوق انسانی رسمیت‌یافته در آن و نیز درک اهمیت نظام سیاسی مردمی؛ (۶) حساسیت اوضاع منطقه و شرایط زمانه، که به دلیل حضور چشمگیر نیروهای اهریمنی، یک هوشیاری و بیداری دائمی ضرورت دارد. این مسائل و توانایی‌های بشری در قبال آن‌ها تنها در پناه عقلانیت سیاسی قابل تحصیل و تثبیت است.

۲-۲) عاملیت جمعی: عدالت‌خواهی و جنبش‌های مدنی

توانایی‌های عقلانی و سیاسی مردم باید در جهت عدالت و مدنیت به جریان درآید، وگرنه به تناقضات و خودنابودسازی می‌انجامد. خیزش هزاره‌ها در آن سال‌ها و سال‌های اخیر در همین چارچوب قابل تحلیل است. در کل، عمل کردن و عاملیت در جهت عدالت، موارد متعددی را پوشش می‌دهد و ضمانت است. وضعیت کنونی وضعیت بی‌عدالتی و تبعیض است، با این‌که قانون اساسی صراحتاً به برابری تأکید و تبعیض را نفی کرده، اما هنوز به قدر لازم اجرا نمی‌شود. قانون اساسی سمبل روح کلی و اراده‌ی ملی یک ملت و در واقع «گفتار گفتارها» و فصل‌الخطاب گفتارها است. قانون سمبل اراده‌ی ما است و اراده، سمبل موجودیت ما. بنابراین، وقتی قانون اساسی نقض می‌شود، در واقع این موجودیت ما است که لگدمال می‌شود. این امر واضحی است که عادی و قابل تحتمل شده است. نقض صریح قانون اساسی همانا هیچ‌انگاری مطلق موجودیت مردم است. پرسش این است که مردم چگونه هیچ‌انگاری و معدوم‌شماری خود را تحمل می‌کنند؟ بر سر هنر حضور چه آمده است؟

هنر حضور فعال در صحنه‌ی سیاست میراث درخشان مقاومت عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری است. این هنر امروزه نیازمند بازآموزی و ابداع دوباره است. حوادث سال‌های گذشته و رویدادهای آینده همگی زمینه‌ساز پرورش توانایی‌هایی مردمی است، یعنی مجموعه‌ی توانایی‌های سیاسی امید و اعتماد و اتحاد. بازآفرینی این توانایی‌هایی است که می‌تواند ما را از مصیبت درونی شدن حذف ایمن و دور نگه دارد. تجلیل یاد شهید مزاری و تحلیل راه او باید به ابداع مجدد هنر حضور بینجامد تا مردم و گروه‌های متعدد بتوانند از افتادن به دام حذف به دست خویشتن دوری نمایند و قادر شوند برای دفاع از سیاست و سعادت مردم یک جبهه‌ی واحد تشکیل دهند. هنر حضور ملازم با وحدت و «شبکته‌ی تصمیم‌گیری» است که پیش شرط عمل سیاسی و وجود سیاست را می‌باشد. با وفاداری به آرمان مزاری می‌توان از افق منافع شخصی و قریه‌ای فراتر رفت و به تغییر وضعیت و از نو ساختن هویت انسانی خود اندیشید که چگونه باید از برده‌گی تنگ‌نظری و قریه‌گرایی نجات یافته و راه برابری و وحدت را پالید و پیمود. مزاری معلم هنر حضور است، حضور در کنار همدیگر، نه علیه یکدیگر. بدون تردید، وحدت همانا خانه‌ی موجودیت ما است. بازگشت به مزاری بی‌شک بازگشت به خانه و رجعت به وحدت است. این یک ضرورت فوری و سیاسی است که تأخیر آن مساوی است با تیشه‌زدن بیشتر به ریشه موجودیت‌مان. مزاری همچنان معلم باهم‌بودن و راه‌آموز استادگی در برابر توفان حذف است و بدین لحاظ، او هرگز امری متعلق به گذشته نیست بلکه همچنان افق آینده ما را برمی‌سازد.



مزاری، مردم و هنر حضور



حسن رضا خاوری

عبدالعلی مزاری (شهید وحدت ملی) بیش از همه به «مردم» توجه داشت و در راستای تأمین عدالت برای آنان مبارزه می‌کرد. در این راستا، مزاری به توانمندسازی سیاسی مردم التفات خاصی داشت که فعلیت و صدق آن را در حضور و مشارکت فعال مردم در لحظات حساس مبارزه می‌توان مشاهده کرد. به‌عبارتی، هزاره‌ها بیش از دیگران در صحنه‌های حساس سیاسی پا به میدان نهاده و حضور یافته‌اند. این درس یا هنری است که آن‌ها از رهبران شهید مزاری آموخته‌اند. مشارکت و هنر حضور ستم‌دیدگان هزاره بدون مزاری قابل درک نیست. در این زمینه، یادداشت حاضر به دو مطلب نگاه کوتاهی می‌اندازد که عبارت‌اند از: (مطلب اول) توجه به زمانه‌ی مزاری در یک قاب مختصر، که دو قسمت دارد: یکی مجاهدین و اقتصاد جنگ به‌عنوان یک چارچوب و زاویه‌ی تحلیل زمانه؛ و دیگر این‌که مزاری در این شرایط چگونه و بر چه مبنایی به احیای توانایی‌های سیاسی مردم (یعنی قابلیت‌های امید و اعتماد و اتحاد) پرداخت. حکومت‌های استبدادی افغانستان این توانایی‌ها و قابلیت‌های مردمی را از بین برده بود. پس، احیا و اعاده‌ی توانایی‌های مردمی یک امر معنادار است. مزاری بر مبنای عقلانیت سیاسی و عاملیت جمعی بدین امر پرداخت. عقلانیت سیاسی: توانایی‌های مردمی طی دوره‌ی طولانی استبداد از بین رفتند؛ اکنون اعاده و قوام آن به بنیان جوهری نیاز دارد، یعنی به عقلانیت سیاسی. عاملیت جمعی: توانایی‌های مردمی و مبتنی بر عقلانیت جمعی باید در جهت عدالت و مدنیت به جریان درآید. مقاومت عدالت‌خواهی غرب‌کابل و شهید مزاری در همین راستا عمل می‌کردند. مطلب دوم) هنر حضور مردم است. مردم حضور و مشارکت فعال و سرنوشت‌ساز را از مزاری آموختند. یادگیری هنر حضور و مشارکت امکانی است که مزاری در شرایط زمانی و مکانی افغانستان ابداع کرده، با جانش از آن دفاع کرده و برای آیندگانش به یادگار نهاده است. رسالت امروز ما دفاع کامل از این امکان است.

یکم) زمانه مزاری:

زمانه‌ی مزاری بدون درک تبارشناسی ظهور مجاهدین و اقتصاد جنگ کامل فهمیده نمی‌شود. پس باید به مسأله‌ی جنگ سرد و کمک‌های جامعه‌ی جهانی به افغانستان توجه کرد، به‌شمول کمک‌های شوروی (به دولت) و کمک‌های کشورهای غربی و عربی (به مجاهدین).

۱-۱) مجاهدین و اقتصاد جنگ: شوروی طی سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۷۸، دو و نیم میلیارد دلار به دولت افغانستان کمک کرده است. آمریکا و عربستان در اواخر دهه ۱۹۸۰، یک میلیارد دلار در سال به مجاهدین کمک کرده‌اند. علاوه بر این، طی سال‌های ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۰، پنج میلیارد دلار فقط تسلیحات و مهتات به افغانستان تزریق کردند. سال ۱۹۹۲، افغانستان به‌تنهایی بیشتر از مجموع هند و پاکستان به سلاح‌های انفرادی مجهز شده بود. ده میلیون مین زمینی (حدود ده درصد از مین جهان) در افغانستان پخش شده بود که یافتن و تخریب هر مین، به گفته‌ی سازمان ملل، حدود صد و ده دالر هزینه

جان از کرامت و شئون انسانی اما اتهامات بی‌معنی مطرح شده؛ مثلاً جنگ‌طلبی و زیاده‌خواهی مزاری. تمام کمک‌های تسلیحاتی و مالی جهان در اختیار دیگر سران مجاهدین مانند حکمتیار و ربانی قرار داشت. از کل کمک‌های جهان بیش از دو یا سه درصد به دست مناطق مرکزی رسید. دقت و تأمل در دریافت این کمک‌های معنادار به وضوح نشان می‌دهد که گروهی بیشتر جنگ‌طلب بوده که پول و تسلیحات بیشتر دریافت می‌کرده؛ چون کمک‌ها بر مبنای جنگ بیشتر پرداخت می‌شده است. مزاری و حزب وحدت کم‌ترین کمک‌ها را دریافت‌اند. اما زیاده‌خواهی، مزاری یک «وزارت کلیدی» می‌خواست که نشانه‌ای از مشارکت در تصمیم‌گیری و حضور در دولت و ساختن آینده مملکت بود. منع حداقل مشارکت در ساختن کشور آیا نشانه‌ی زیاده‌خواهی هز مغالطین و اتهام‌زنندگان نیست؟ حضور در سطح تصمیم‌گیری شرط وجود سیاست بود. در واقع مزاری از امکان سیاست دفاع می‌کرد. با طرد و حذف مردم از اساس حکومت‌داری دیگر سیاست ممکن نیست بلکه خشونت عرض اندام می‌کند و در چارچوب خشونت، تحقق سعادت مردم ممتنع می‌گردد. مزاری از شرطی سخن می‌گفت که شرط امکان سیاست و تحصیل سعادت برای مردم می‌باشد. در چارچوب اقتصاد جنگ، مردم محلی از اعراب نداشتند. لذا خواست بنیادین مزاری، مسموم و مورد قبول واقع نشد.

۱-۳) مزاری و احیای توانایی‌های مردمی: ارسطو کار کردها و تکنیک‌های متعددی برای شناخت حکومت استبدادی برمی‌شمارد ولی همه‌ی آن‌ها را در سه مقوله خلاصه می‌کند: یأس، بی‌اعتمادی و تفرقه. استبداد بر اساس این سه تکنیک به بقایش تداوم می‌بخشد. عملکرد مزاری اما صرفاً احیای هویت نبود، بلکه به احیای کرامت انسانی نیز پرداخت و به انسانیت و زندگی انسانی ارزشی تازه بخشید. علاوه بر این‌ها، پس از قرن‌ها ویرانی اما توانایی‌های سیاسی مردم را احیا کرد، که در تاریخ استبدادی تقریباً کامل ویران شده بودند؛ امید، اعتماد و اتحاد.

الف) امید: مزاری ایده‌های مسیحایی تازه‌ای در روح زخمی مردم دمید و مردم ما پس از یک قرن نابودی تمام‌عیار به سلاح امید مجهز شد. مثلاً (۱) امید به تغییر وضعیت موجود؛ (۲) امید به مقاومت در برابر نظام قساوت؛ (۳) امید به تعیین سرنوشت سیاسی به دست خودمان؛ (۴) امید به حفاظت از آزادی‌ها و حقوق انسانی‌مان که دائماً نابود و انکار و سلب شده بودند. ب) اعتماد: مزاری اعتمادهای جدیدی پدید آورد و مردم را به آن تجهیز کرد. مانند: (۱) اعتماد به نفس سیاسی و این‌که هر کسی می‌تواند و باید در ساختن کشور سهم بگیرد. نابرابری‌ها ناشی از سیاست‌گزاری‌های حکومت‌ها است و ذاتی انسانیت نیست. (۲) اعتماد به رهبر سیاسی

داشت. طی ده سال اشتغال شوروی، حدود یک‌ونیم میلیون نفر جان‌شان را از دست دادند، صرف‌نظر از میلیون‌ها آواره و معلول و آسیب‌دیدگان جنگ. امریکا با سرازیر کردن کمک‌های تسلیحاتی و مالی فراوان و حمایت‌های گسترده، افغانستان را به «ویتنام شوروی» بدل ساخت. افزایش کمک‌ها از یک‌سو باعث کاهش وابستگی مجاهدین به مردم و در نتیجه به غیرمردمی شدن آنان منجر شد. و از سوی دیگر، به افزایش و گسترش جنگ‌های داخلی دامن زد. میزان کمک‌ها تابع میزان خسارت به شوروی و دولت بود. خشونت و کشتار بیشتر، تسلیحات و دالرهای بیشتری به ارمنان می‌آورد. این معادله باعث تشویق و رشد گروه‌های افراطی شد و در نتیجه، کسی به راه‌حل‌های سیاسی اصلاً فکر نمی‌کرد. آن‌چه اهمیت داشت، تنها دریافت بیشتر کمک‌های تسلیحاتی و دالرهای بادآورده بود که با افزایش کشتار و ویرانی رابطه مستقیم داشت. خاورمیانه در آتش سلفیه، افراطی‌ها و تکفیری‌ها می‌سوزد، اما ستم‌دیدگان افغانستان سه دهه پیش به لطف آگاهی بلند سیاسی مزاری به تنهایی در برابر آتش‌افروزی سلفیه و افراطی‌ها ایستادگی کردند، درحالی‌که کسی به صدای درد آنان گوش نمی‌داد. امروزه همه خاورمیانه در آتش آشوب افراطیت می‌سوزد. بنابراین، حداقل با دو اقتصاد مواجه ایم: یکی اقتصاد جنگ که بر مبنای انحصار امکانات در پی سرکوب و حذف دیگران است و اقتصاد مقاومت که در پی عدالت و مخالفت با رویکرد انحصار و حذف است.

۱-۲) مطالبات و اتهامات: صرف‌نظر از افراطیت غالب بر منطقه اما حکومت‌های افغانستان بی‌رحمانه‌ترین و سه‌مگین‌ترین مالیات‌ها را بر ما تحمیل کرده است. به عبارت دیگر، ما بیشترین مالیات‌ها را پرداخته‌ایم اما کمترین حق مشارکت در ساختن و اداره‌ی کشور به ما داده نشده است. همچنین، شاق‌ترین کارها را برای آبادانی این کشور انجام داده‌ایم اما از حضور در ساختار قدرت و ساختن دولت و توسعه‌ی مملکت کاملاً طرد شده‌ایم. علاوه بر این‌ها، از اساسی‌ترین حقوق بشری محروم بوده‌ایم و قوانین ناعادلانه‌ی گسترده‌ای در این زمینه تصویب و اجرا شده است. از تحصیل و بهداشت و کارهای دارای منزلت اجتماعی بالا و... محروم بوده‌ایم. این یک مجموعه‌ی عظیم و دهشتناکی از بی‌عدالتی‌ها را نشان می‌دهد که کاملاً غیرقابل پذیرش است. انسان به حکم انسان بودنش نمی‌تواند این وضعیت نائسانی را بپذیرد. بنابراین، مزاری برای احیای کرامت انسانی و رفع تبعیض و عدالت‌خواهی علیه این وضعیت سراسر غیرانسانی به پا خاست. این مطالبات عدالت‌خواهانه نه تنها پاسخ منطقی و انسانی نیافت بلکه با رگباری از اتهامات مواجه شد.

در مقابل این مطالبات سرپا انسانی و دفاع تا پای